نحمدہ و نستعینہ

سبحان اللہ مالک الملک تؤتی الملک من تشاء

درین ایام برکت انضمام بفضل خالق عباد و محیی البلاد وقائع بلدۂ فرخندہ بنیاد حیدرآباد موسوم بنام تاریخی

باغ چار چمن سنہ ۱۳۲۰ھ

یعنی

تاریخ دکھن سنہ ۱۲۹۰ف

تصنیف عالیجناب صدر الادبا البارعین فخر البلغاء الماہرین اشرف الاکیاس مولانا عباس دام فیضہ

در مطبع جعفری لکھنؤ باہتمام میرزا محمد علی

مطبوع شد

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۴۳	۴	درعہد	درعہد	۴۴	۱۹	لمرصد	لمرضاتہ	۴۸	۱۰	کھمم	کھمم
۴۳	۵	مسجداوشد	مسجد سے شد	۴۶	۸	ہدیہ	بدیہ	۴۹	۴	کڑہ	کنڈہ
۴۳	۱۹	شاہ سلطان	ماہ سلطان	۴۶	۱۳	ہمکندہ	ہنکنڈہ	۴۹	۷	وررَوش	وررودش
۴۴	۹	مہرانوا	مہر نعمات	۴۷	۴	ہمکندہ	ہنکنڈہ	۵۳	۲	تابندہ	تابیندہ
۴۴	۱۵	الامرلویہ	الامراویہ	۴۷	۱۴	کرسے	کرسی	۵۳	۲	سربرج	سرازبرج
۴۴	۱۶	للترتب	لمایترتب	۴۷	۱۶	لطور	لطول	۵۳	۱۰	قیراسو	قراسو
۴۴	۱۸	الکرم	الملکرم	۴۸	۶	ہمکندہ	ہنکنڈہ	۵۴	۲	المنۃ اللہ	المنۃ للہ

قطعہ تاریخ طبع از کلام بلاغت نظام بر فلاک سخنوری شمس بازغ منشی فدا علی صاحب المتخلص بفارغ

رفعت شیوا بیان چون از مضامین درست — کوس یکتایے بعالم از زبان کلک زد
خطبۂ تاریخ ہجری خامہ فارغ بخواند — سکہ حالا ستہ شان کلک گوہر سلک زد

۱۳۰۴ ہجری

قطعہ تاریخ

رفعت سحر بیان بر رخ زیبایے کتاب — چون بانگشت قلم خوب کشیدہ غازہ
ریختہ از خامہ فارغ گل سال فصلی — حلیہ طبع بپوشید کتاب تازہ

۱۲۹۴ فصلی

سبحان اللہ مالک الملک تؤتی الملک من تشاء

درین ایام سراپا یمن و اسعاد بفضل و امداد خالق عباد و محیی البلاد
وقائع بلدۂ فرخندہ بنیاد حیدرآباد موسوم باسم تاریخی

باغ چارچمن

سنہ ۱۳۰۰ ہجری

تاریخ دکن

سنہ ۱۲۹۰ فصلی

تصنیف عالیجناب صدر الادبا والبارعین فخر البلغاء الماہرین اشرف الاکیاس
مولانا عباس بن العلامہ الشہیر فی الآفاق شیخ احمد الیمنی الشروانی

در مطبع جعفری لکھنؤ نخاس جدید باہتمام مولوی میرزا محمد علی مطبوع شد

بسم الله الرحمن الرحیم

تبارک الذی بیده الملک وهو علی کل شیء قدیر والصلاة والسلام علی النبی
البشیر النذیر وآله الکرام وصحبه الفخام ما هدر الحمام علی البیت الحرام
وبعد ازین بخواطر امجاد روشن تر از مهر نیمروز باد که آخر سال هزار و سه صد از
سنین هجرت اتفاق رفتنم بسبیل سیر از بهوپال بحیدرآباد دکن گردیده و بهرگاه
زان دیار خاکسار ذره بمقدار ابو الفضل محمد عباس بمسکن خود باز رسید به تحریر
این تاریخ همت برگماشت و نام این نامه باغ چارچمن تاریخ دکن گذاشت

قطعه ۱۳۰۰ هجری ۱۲۹۰ فصلی

پرتو می اندبهای نظم دل آرای من — چشمه نوش است هر لفظ بلاغت زای من
نار عشق و آب اشک و باد آه و خاک عجز — زین عناصر شد مرکب جسم جانفرسای من
خلق را تا از فضلم کسب آید در نظر — بسکه خورشید نجابت خوش شد از سیمای من

ساقی ام عشق و خمار غم انتظار و دل — ساغرم زخم درون و خون دل صهبای من

هر دو عالم را کند چون عجز هر ذره قیاس — هر که بیند طول و عرض ملک استغنای من

کس چو من کم آزمایه گرم و سرد روزگار — سوز دل گرما و آه سرد من سرمای من

نیست مطلوب من از دنیا و عقبی غیر دوست — هر دو عالم چیست صغرای من و کبرای من

بیستی باید که ابعاد تنزل طی کنم — تا ترقی را دهد دست اینکه بوسد پای من

گر کسی همتای من باشد نمیشد و اس — زانکه قدر من نداند کس بجز همتای من

واین کتاب مشتمل است بر چهار چمن چمن اول در حال سلاطین قطب شاهیه
من البدایة الی النهایة چمن دوم در حال ایالت و ریاست آصفیه و امارت دولت
ابدا پیه سلمه الله تعالی چمن سوم در نقشه بندی حال حیدرآباد چمن چهارم در
چگونگی قلمرو این بنو سواد و دیگر بلاد والله الموفق الی الرشاد چمن اول در گلدستهٔ
حال سلاطین قطب شاهیه از گلگشت دکن مولفه قادر صاحب متوطن بیدر و غیره
مخفی مباد که قبل ظهور اسلام در هند تا تسلط شاهان اسلام در دکن مملکت تلنگ
در قبضه راجهای قدیم آن دیار بود که در شهر ورنگل دار الحکومت داشتند و در عهد بهمنیه
هرگاه رایات اسلام در تلنگ مرتفع شد گماشتگان بهمنیه حکمران گردیدند خواص خان
سلطان قلی قطب الملک نوکر سلطان محمود بهمنی اورنگ نشین بیدر که از جانب شاه
موصوف حاکم تلنگ بود و در گولکنده می ماند در سنه نهصد و هجده هجری بهمنیه را
ضعیف یافته نخستین خود را قطب شاه نامید و خودسر گردید و لشاهی علم برافراشت
و گولکنده که بر سر کوه قلعه کوچک شکسته چین بنای سابق الزمان بود عمارتش
وسیع و منیع کرده محمدآباد نامیده مستقر خود نمود و در سنه نهصد و پنجاه و پنج هجری

وقتیکه در مسجد نماز عصر میگذارد از دست غلام خود باشارهٔ جمشید پسر خویش
کشته شد و جمشید قطب شاه شد و از عیش دنیا اندک تمتع برداشته سنه نهصد
و پنجاه و هفت هجری بمرد و برادرش ابراهیم قطب شاه بر تخت نشست و بر قلعهٔ
گولکنده حصاری دیگر کشیده وسیع کرد و چند قلعه و چند عمارت بزرگ احداث نمود و چند
قریه در گرد خود آباد فرموده تالاب ابراهیم پتن و تالاب حسین ساغر و چندین مساجد و
مدارس بنا کرد که تا حال موجودند و این بادشاه کریم النفس و عادل باکل الطعم لذیذه
رغبت کلی بسیار داشت و از بارگاه او خلق متمتع بوده است و یکم ربیع الثانی سنه نهصد و
هشتاد و هشت هجری روز پنجشنبه انتقال کرد و پسرش محمد قلی قطب شاه دیهیم بر سر نهاد
و سال دیگر سنه نهصد هشتاد و نه هجری بفاصله سه کروه از قلعه شهر حیدرآباد آباد کرد و
چارمنار و چارکمان و دار الشفا و عاشور خانه از ابنیه عالیه وست و گوشه محل و داد محل
و چار محل بنا کرده او بود که حالا بجز یک حوض گوشه محل دیگر اثری ازان پیدا نیست
مرد قابل و عاقل و عادل و باذل بود شعر هم میگفت این بیت از وست

از التفات دلبر عالی مقام ما		گردون زدست سکه شاهی بنام ما

هفدهم ذی القعده سنه یکهزار و بست هجری جامهٔ هستی گذاشت و چون فرزند نداشت
برادر زاده اش سلطان محمد قطب شاه بر اورنگ نشست و میر محمد مومن استرابادی
که دخل عظیم در امور سلطنت داشت و قطب شاهیه سید را مجتهد العصر انگاشته
بسیار تکریمش میکردند روز عید النحر این دو بیت گذرانید

با محبت باز بستم عهد و پیمانی توئی		کشته جانی من فتانم پیش جانانی توئی
خسته جانم کهنه لیکن جانفشانی تازه است		عهد سلطان نوست و عید قربان توئی

این بادشاه عادل و فاضل و عابد و زاهد یگانه ارسطوی دهر بود و شاگرد
قاضی محمد سمنانی بود و در فنون سپاهگری شاگرد آغا یوسف که مسجد بنا کرده
این بادشاه است که بصرف هشت لکهه روپیه تعمیر یافته گاهی عروجی و گاهی
ظل الله تخلص میکرد و این سه بیت از وست

دماغ و طبع عروجی چه دلگشا چمن است	چنین مگوی که خود آسمان فرهنگ است

ولہ

سر و جاه هم ز عشق و دولت اوست	این همه حشمت همه به همت اوست
مست از باده نیست ظل الله	سرخوش از باده محبت اوست

۱۰۲۳ھ

پسرش عبدالله قطب شاه بیست و ششم ذیقعده سنه یکهزار و بیست و سه هجری
پیدا شد و روز ولادتش منجمان گفتند که شاه روی پسر تا دوازده سال نه بیند
ورنه زیان عظیم رو خواهد نمود شاه بر این سخن عمل کرد و از سال ولادت تا سال
دوازدهم هرکس بخدمت اتالیقی مامور شد در عرض یکسال مرد چنانچه دوازده اتالیق
مردند و در سال دوازدهم از روی حساب شمسی روزی چند باقی بود و از روی حساب
قمری مدت معهود سپری شده بود که شاه بغایت مشتاق دیدار پسر گشت و جشن عظیم
ترتیب داد و بدیدار پسر چشم روشن کرد و پسر نیز مثل پدر صاحب جمال و فاضل و
عابد بود اما روی پسر دیده همان روز پدر بیمار شد و بعد چند روز چهاردهم جمادی الاول
سنه یکهزار و سی و پنج هجری رحلت کرد و بعد این عجایب اتفاق در [illegible] روز دیگر

۱۰۳۵ھ

عبدالله قطب شاه گردید مولانا رونقی تاریخ نوشت - شد شاه دکن قطب زمان
عبدالله + و در همین سال میر محمد مومن هم بجوار رحمت پیوست میر محمد سعید خان

اردستانی المخاطب بمیر جمله معظم خان خان خانان سپه سالار بود روزی پسرش
محمد امین خان باده خورده و بدمست بدربار آمده و بمسند شاهی نشست و قی کرد
شاه ناخوش شد و مردم بعرض رسانیدند که میر جمله چهار هزار سوار ایرانی نوکر گذاشته
اراده گرفتن سلطنت میدارد شاه زیاده متوهم گردید و میر جمله بخواسته پیش
اورنگ زیب رفت و بحضور شاهجهان باریافت و قطعه الماس دریای نور که از
دریای کرشنا یافته بود و جوهریان قیمت آن را چه قیمت تشخیص میکردند بشاهجهان
نذر کرد و بعد مردن سعد الله خان وزیر شد و ترغیب و تحریص گرفتن حیدرآباد نمود
و شاه عبدالله دو دختر داشت کلان را با سید احمد عقد بست و عقد خرد با سید سلطان نجفی
نمود و سید احمد با سید سلطان رنجش داشت شب عقد داماد و دختر بخوشی بانجا آمدند و
برهم زنان شدند که شاه تنگ گشته به ابوالحسن که یکی از اخوان زاده های شاه بود
عقد بست و ابوالحسن مرد غریب لاابالی بود و بیشتر در تکیه های فقرا می نشست
چون سید سلطان خبر یافت اسباب شادی سوخته با خاطر افروخته بدر رفت و پیش
اورنگ زیب شتافته نوکر شد و میر جمله دختر خود بعقد وی سپرد و بعد ازین عبدالله شاه
سنه یکهزار و هشتاد و دو هجری انتقال کرد و ابوالحسن بمدد سید مرتضی چارقب شاهی پوشید
و بلقب تاناشاه مشهور گردید تانا در زبان تلنگی طفل را می گویند و اکثر خصائل این
بادشاه طفلانه بودند مدنا و اکنا که هر دو مشرک متعصب بودند مختار کار شدند و مراسم
مشرکین را رونق دادند و در خرابی اهل اسلام افتادند و شرفا و سادات بجان آمدند
و تاناشاه که نازک دماغی آن ضرب المثل است بجز عیش و عشرت بهیچ کار متوجه نشد
و این دو مشرک بر وی مسلط بودند وقتیکه عالمگیر رو بدکن نهاد و با راجه ستاره

بجنگید این هر دو مشرک تغنیه استعانت راجه کردند چون عالمگیر بلده بیجاپور را محاصره کرد
و با سکندر عادل شاه جنگید علانیه ابو الحسن را ترغیب مددگاری والی بیجاپور داده
ابو الحسن بعالمگیر نوشت که من تا حال پاس بزرگی میکردم حالا که ایشان سکندر را یتیم
دانسته بروی تاخته اند بسرداری خلیل خان چهل هزار سوار و پیاده روانه میکنم و می بینم
که ایشان از کدام کدام می جنگند عالمگیر که از مدتی ناخوش و در فکر تسخیر تمام ملک دکن
بود چهره برافروخت و بهادر شاه را بر سر ابو الحسن فرستاد و خلیل جنگیده شکست خورده
گلبرگه پیوست بهادر شاه آمد و سپاه عالمگیر با بهادر شاه در حوالی حیدرآباد رسید و در شهر
تلاطم افتاد و ابو الحسن از عمارت چارمحل در قلعه گولکنده رفت و در شهر طرفه هول راه یافت
هر کس طرفی میگریخت و آبرو میریخت و مردم اوباش دست بغارت دراز کردند
ننگ و ناموس خلقی خراب نمودند شاهزاده چون برین حال مطلع شد بشهر حیدرآباد در
و سپاهش اکثر شهر را تاراج نمودند ابو الحسن ایلچی فرستاد و پیام داد که جنگ از من و شماست
رعایا چه قصور کرده اند بهادر شاه حکم امان در داد و متمردان و سرکشان و ظالمان را سزا
داد و بعضی را در پای فیل بست و گردن زد تا غبار فتنه بنشست و چون ابو الحسن و
بهادر شاه هر دو شیعی المذهب بودند بچند شرط صلح فیما بین قرار یافت از انجمله اکنا
و مادنا هر دو کافر را که ماده فساد بودند شهزاده طلب کرد ابو الحسن سر هر دو بریده فرستاد
شهزاده بعالمگیر خبر کرد و به حسن آباد گلبرگه رفت و در عالمگیر بظاهر هیچ نگفت و چندی
خاموش ماند چون بیجاپور فتح کرد و سکندر عادل شاه را اسیر نمود و سنه یکهزار و نود
و هفت به گلبرگه آمد و گفت که ابو الحسن متمرد است چرا پیش ما حاضر نشد و فسق و فجور او
از حد گذشته است می باید که این بی دین را از مسند بردارم این بگفت و کوچ کرد

وبست و چهارم ربیع الاول سنه یکهزار و نود و هشت هجری در ظاهر قلعه محمد آباد
گولکنده فرود آمد و توپ جنگ سر داد از هر دو سو تا هشت ماه ده یوم جنگهاے
هولناک شدند آخر روح الله خان و رست خان سپاه ابوالحسن را رشوت داده
و با خود آمیختند عبدالله خان قوم پنی نمکحرام وقت شب یک دروازه قلعه که بدست
او بود بکشاد روح الله خان رست خان صف شکن خان خواجه مکارم و دیگر
سرداران عالمگیر آن شب با فوج در قلعه در آمدند و ابوالحسن بیخبر رقص می دید بعد از سرا
لارجی ندیم تا تماشاه مردانه جنگید و زخمهاے هولناک برداشته بر زمین افتاد و چند دسته
غلامان حبشی پائین ارک دلیرانه جنگیده کشته شدند و صبح قلعه بتصرف سرداران
عالمگیر در آمد مختار خان و غیره امراے عالمگیر با کاخ مجلس ابوالحسن آمدند وی تعظیم کرد
و هریک را نشانید و چون خوان سامان و دستر خوان چند مهمانان نا خوانده در گذشت که
بسم الله ما حضر حاضر است و هیچکس بخوردن رغبت کردند باقی عذر آوردند ابوالحسن
نهار خورده بر فیل سوار شده پیش بهادر شاه رفت که زیر قلعه استاده بود و گویند مروارید
از گلوے خود بر آورده بشاهزاده داد و بحکم عالمگیر در یک خیمه نظر بند شد و عیال وی نیز
از قلعه در آن خیمه آمدند و این واقعه در ماه ذیقعده سنه یکهزار و نود و هشت هجری شد

نعمت خان عالی تاریخ چنین منظوم نموده

بولحسن و هشت جا بجا ر محل	مدرش کرد ز امیان تقدیر
چون برون رفت لا و بجایش نشست	شاه اورنگ زیب عالمگیر

بعد این سانحه در ماه ربیع الثانی سنه یکهزار و نود و نه هجری عالمگیر خزائن و دفائن
بضبط در آورده مبلغ شصت و هشت لکه و پنجاه و یکهزار هون و دو کرور پنجاه و سه هزار

روپیه سوای جواهر قیمتی و مرصع آلات و ظروف طلا و نقره وغیره اسباب گران بها بدست
چند کرور یافته از حیدرآباد کوچیده بقلعه احمدآباد بیدر رفت و ابوالحسن را همراه
جانسپار خان بقلعه دولت آباد فرستاده و توقیع بنام قلعه‌دار نوشت که جنس او را آنچه ما یحتاج
محتاج ندارند سنه یکهزار و یکصد و دوازده هجری ابوالحسن بعارضه اسهال جان بحق تسلیم
نموده در روضه خلدآباد مدفون شد عمرش پنجاه و ... سال بوده و درین تاریخ گفته
که ابوالحسن از روز پیدایش چهارده سال در لهو و لعب گذرانید و چهارده سال در
عالم بسر برد و چهارده سال در خدمت شاه راجو قتال درویشی کرد و چهارده سال پادشاهی
داد عیش داد و چهارده سال در قید خانه ایام زندگانی بسر کرده بمرد چنانکه ستاره در
سنه ۱۰۹۸ هجری اورنگ زیب در آمد و نواب زیب النساء بیگم تاریخش چنین یافته

از تهنیت فتح اکبر عیان شد — اعجاز خسروی ببین فتح ستاره آمد

و علامه عبدالجلیل بلگرامی چنین داد بلاغت داده

چو شد ابواب زیر خصم آورد	بود اسم اعظم در شماره
قلاع کفر شد مفتوح فی الحال	زتیغ او عدو شد پاره پاره
زنگستان شه بر قد ابهام	برابر چار الف کرد شماره
چنین تاریخ گفتن اقتضا است	شد از عبدالجلیل این آشکاره

ولہ

چو سیوا و سنبها ورا بیگمی	ز تیغ شهنشاه گشتند پاره
الفهاست این هر سه تا را به یکجا	نمودیم تاریخ فتح ستاره

چمن دوم در حال ایالت و ریاست آصفیه و امارت و دولت نظامیه

سلمه الله تعالی از روی گلزار آصفی و خزانه عامره و سرو آزاد و مآثر الامرا و تاریخ رشید الدین خانی
و خورشید جاهی و نصر الله خانی مشتمل بر چهار فصل **فصل اول** در ذکر گماشتگان تیموریه
تا آصفجاه ـ عالمگیر هرگاه سلطنت حیدرآباد از ابوالحسن تانا شاه گرفت صوبه داری
دکن حواله جانسپار خان نمود و چون سنه یکهزار و یکصد و سیزده هجری بمرد رستم دلخان
پسر وی صوبه دار شد و در سنه هزار و صد و شانزده رستم دلخان ضلعدار اورنگ آباد گشت
و از پیشگاه شهزاده کام بخش داؤد خان پنی صوبه حیدرآباد شد باز از طرف بهادر شاه
در سنه هزار و یکصد و نوزده هجری یوسف خان صوبه شد و در عهد محمد شاه دهلی مبارز خان
عماد الملک صوبه گردیده و در سنه یکهزار و سی و یکصد و هفت هجری مبارز خان با
آصفجاه جنگیده کشته شد و حیدرآباد در دست آصفجاه آمد **فصل دوم** در نسب
آصف جاه قمر الدین آصفجاه نظام الملک چین قلیچ خان بن شهاب الدین غازی الدین خان
فیروز جنگ بن عابد خان سمرقندی مخاطب به قلیچ خان بن خواجه اسمعیل بن خواجه عزیز عالم
بن محمد عالم بن محمد مومن بن محمد درویش بن شیخ جاوید بن شیخ فتح الله ثانی بن شیخ جاوید
سهرست بن نجیب الدین بن شیخ فتح الله بن تاج الدین بن علاؤ الدین بن زین الدین
بن ابی حفص بن شیخ شهاب الدین سهروردی بن شیخ محمد بغدادی بن بهاؤ الدین بن
عبد الله صوفی بن محمد سعید بن قاسم علی رومی بن نصر الدین بصری بن محمد قاسم بن عبد الله
بصری بن عبد الرحمن مکی بن ابو القاسم بن ابو محمد مکی بن محمد بن ابوبکر صدیق خلیفه اول
فصل سوم در ذکر امارت آصفجاه باید دانست که عابد خان از سمرقند بعهد شاهجهان
در هند آمد و چهار صدی منصب یافت و چون عالمگیر تاج بر سر گذاشت عابد خان را منصب
هزاری و خطاب قلیچ خان داد و در سنه یکهزار و هفتاد و یک هجری بمنصب صدارت

وسه هزار پانصدی کامیاب گرد باز صوبه اجمیر باز صوبه ملتان تفویض نمود و باز
سنه هزار و نود عابد خان بحج رفت و چون باز آمد منصب پنجهزاری یافت و بست
و چهارم ربیع الاول سنه هزار و نود و هشت هجری وقت محاصره گولکنده بضرب گلوله
بر دست راست زخمی شده بعد سه روز مرد و پسرش شهاب الدین اول سنه هزار و نود و
هفت هجری منصب سه صدی باز پانصدی و باز خطاب فیروز جنگ غازی الدین خان
بهادری گردید و مادام ترقی یافته در مدت قلیل هفت هزاری شد و با وزیر النسا بیگم
دختر سعد الله خان وزیر شاهجهانی کتخدا گردید و در عهد بهادر شاه بصوبه داری گجرات
سرفراز شده همانجا سنه یکهزار و یکصد و بست هجری کوس رحلت فرو کوفت و از بطن
دختر سعد الله خان وزیر قمر الدین خان سنه یکهزار و هشتاد و دو پیدا شد نیکبخت
تاریخ ولادت اوست اول از عالمگیر چارصدی باز نه صدی باز دو هزار پانصدی منصب
و خطاب چین قلیچ خان یافت باز سه هزار پانصدی شد باز خدمت فوجداری بیجاله
و باز صوبه داری بیجاپور یافت و باز چهار هزاری و باز پنجهزاری منصب یافت بعد مردن عالمگیر
شاه عالم بهادر شاه بر اورنگ نشست قمر الدین منصب شش هزاری و خطاب خان
دوران یافت و بخدمت صوبه داری اوده سر بلند شد و باز ترک خدمت نموده بسلکے
درنگ صوفیه گوشه نشین در دهلی ماند و چون بهادر شاه مرد و معز الدین جهاندار شاه بر تخت
نشست باز منصب هشت هزاری قبول نموده در سلک امرای شاهی در آمد و چون فرخ سیر
افسر بسر نهاد منصب هفت هزاری و خطاب نظام الملک پایه مباهات افروخت و
صوبه داری دکن تا حد ارکرناتک گشت و در اورنگ آباد قرار گرفت و باز بحضور فرخ سیر
و صوبه سنبهل مراد آباد گشت و هرگاه فرخ سیر در گذشت و رفیع الدرجات بر اورنگ

سها و در دو ماه از پا درآمد و روشن اختر محمد شاه تخت نشین گردید نظام الملک صوبه داری
مالوه یافت و از مالوه سنه یکهزار و یکصد و سی و دو هجری عزم تسخیر دکن در سر کرد و قلعه آسیر
از طالب خان و برهان پور از انور خان باشتی گرفت و بیست و هفتم شعبان سال مذکور از سید
دلاور علیخان سادات باره در سواد حسن پور سرکار هندیه جنگید و سید کشته شد و یازدهم ماه
شوال سال مسطور در سواد بالاپور نواح صوبه برار از سید عالم علیخان مصاف نمود و سید
کشته شد و ازین هر دو فتح ملک دکن مسخر کرد و استقلال تام بهم رسانید و اورنگ آباد مسندگاه
کرد و در دهلی نواب سید حسین علیخان وزیر باشاره محمد شاه از دست میر حیدر خان کاشغری
شهید گردید و نظام بطلب محمد شاه بسمت دهلی رفت و در سنه یکهزار و یکصد و سی و [illegible] علاوه
صوبه داری دکن خدمت صوبه داری گجرات و مالوه یافت و در امور شاهی نفاق در دولت
دهلی مصلحت کلی رو نمود و در سنه یکهزار و یکصد و سی و شش فرمان صوبه داری دکن بنام مبارز خان
عماد الملک محمد شاه نوشت نواب نظام الملک چون چنین دید خود را رنجور نمود و گفت که هوای
مراد آباد مرا سازگار است از شاه اجازت گرفته بمراد آباد روان شد و از راه عطف عنان
نموده بسرعت راه دکن پیش گرفت و بست و سوم محرم سنه یکهزار و یکصد و سی و هفت
با مبارز خان جنگید خان موصوف سر میدان کشته شد و نظام فتح یافته بر دکن گردید محمد شاه
درین وقت نظام را قوی دست دیده فرمان استمالت نوشت و آصف جاه خطاب بخشید و در سنه
یکهزار و یکصد و پنجاه هجری بدهلی طلب فرموده بجنگ مرهته مامور کرد ماه رمضان سال مذکور
نظام در سواد بهوپال با مرهته میدان جدال آراست و خبر آمدن نادر شاه از ایران شنیده
با مرهته صلح کرده بدهلی رفت و بعد واقعه نادر شاه سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و سه هجری بجانب
دکن سفر کرد ناصر جنگ که در اورنگ آباد بود باغواے سران سپاه با پدر صف آرا شد زنده

دستگیر آمد و نظام فتحیاب گشت و در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و شش هجری
به کرناتک رفت و قلعه ترچناپلی از مرهته گرفت و انورالدین خان شهامت جنگ را
حکومت مدراس بخشیده باز آمد در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و هفت هجری قلعه بالکنده
که از قلاع نامی دکن در دست مرهته بود بجنگ در چنگ خود آورد و در سنه یکهزار و
یکصد و شصت و یک هجری خبر آمدن احمد شاه درانی از حدود افغانستان بهندوستان
شنیده به دهلی روان شد و به برهانپور رسیده خبر یافت که احمد شاه ابدالی از احمد شاه
تاجدار دهلی شکست خورده رفت نواب فسخ عزیمت کرد و در برهانپور سال مذکور بیمار شد
و چهارم جمادی الثانی سنه مذکور رحلت نعش او را در روضه قریب دولت آباد متصل
اورنگ آباد در احاطه شاه برهان الدین غریب دفن کردند **فصل چهارم** در ذکر اولاد
آصفجاه تا آخر سنه ۱۳۰۰ هجری و آغاز امارت میر محبوب علیخان بهادر آصفجاه ششم دام اقباله
آصفجاه شش پسر داشت میر محمد پناه امیر الامرا میر احمد نظام الدوله ناصر جنگ میر محمد
امیر الممالک صلابت جنگ میر نظام علی آصفجاه ثانی میر محمد شریف برهان الملک
بسالت جنگ میر مغل ناصر الملک همایون جاه - بعد انتقال نظام الملک آصفجاه بمسند
ایالت میر احمد نظام الدوله متمکن شد هدایت محی الدین خان مظفر جنگ دختر زاده نظام الملک
مرحوم حاکم بیجاپور سر از طاعت پیچیده بمشوره حسین دوست خان ارکاٹی هوای
تسخیر ارکاٹ در سر کرده نصارا قوم فرانسیس ساکن پلچری را ملازم گرفته بر انورالدین خان
شهامت جنگ گوپاموی که از وقت نظام الملک ناظم ارکاٹ بود لشکر کشید شهامت جنگ
مقابله کرده در عین معرکه باده سرخ ممات چشید نظام الدوله خبر یافته از اورنگ آباد با هفتاد
هزار سوار و صد هزار پیاده جرار و توپخانه آتشبار با کمال اقتدار روان شده پانصد کروه

مسافت طی کرده در سواد پلچری بست و ششم ربیع الآخر سنه یکهزار و یکصد و شصت و سه
هجری معرکه قتال آراست و مظفر جنگ را زنده اسیر و دستگیر نمود و برشکال در ارکات
گذرانید همت خان وغیره افاغنه نوکران نظام الدوله بطمع دنیوی با مظفر جنگ و
افسران فرانسیس سازش کردند و هفدهم محرم سنه یکهزار و یکصد و شصت و چهار هجری
نظام الدوله را شهید نمودند و مظفر جنگ را از قید برآورده بر مسند امارت نشانیدند و رو
بحیدرآباد آوردند و در اثنای راه فیما بین افاغنه نقار پیدا شد و باهم خونریزی گردید مظفر جنگ
همت خان و دیگر چند سرداران کشته شدند سران سپاه نظامیه امیر الممالک میر محمد خان
صلابت جنگ را رئیس کردند و بحیدرآباد شتافتند و میر محمد پناه امیر الامرا و دهلی خبر شهادت
ناصر جنگ برادر خود شنیده بهوای ریاست دکن بجناح استعجال باورنگ آباد رسیدند و
هفتم ذیحجه سنه یکهزار و یکصد و شصت و پنج هجری بمرگ مفاجات بحق تسلیم نمودند
رفقا نعش بدهلی بردند و درین وقت فتنها در ریاست دکن رو نمودند که شرحش بسیار است
آخر سنه یکهزار و یکصد و شصت و نه هجری میر نظام علیخان آصفجاه ثانی از پیشگاه برادر
خود امیر الممالک صوبه داری برار و میر محمد شریف برهان الملک صوبه داری بیجاپور یافتند
و در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد هجری برهان الملک از بیجاپور در اورنگ آباد نزد برادر
آمد و منصب وکالت مطلق یافت و میر نظام علیخان آصفجاه ثانی هم از برار باورنگ آباد
رسیده برهان الملک را از عهده وکالت معطل کرده اختیار ریاست بدست خود آورده و ملقب
بلقب ولیعهد شد سرداران فرانسیس خواستند که دست اقتدار آصفجاه ثانی را کوتاه نمایند
آصفجاه ثانی در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و یک هجری حیدر جنگ سرخیل فتنه پردازان
را در خیمه خود کشته اسپ سواره بدر رفت و امیر الممالک رو بحیدرآباد نهاد و آصفجاه ثانی

با جانوجی بهوسله مکاسدار برار جنگیده باز صلح نموده پیش برادر خود امیر الممالک رفت و درین
فساد و آویزشها ملک بسیار در دست پیشوا راجه پونه رفت که تفصیل آن بسیار است
و صرف حیدرآباد و بیدر و برار در دست اولاد نظام الملک ماند و چون شوکت و قوت
پیشوا از قتل بهاؤ و جنکو و بسواس رائو در سواد کرنال از دست سپاه احمد شاه درانی
مضمحل گردید آصفجاه ثانی با امیر الممالک برآمده تا هفت کروه پونه رایات غنیم را نگونسار
کرد ناگاه میرمغل ناصر الملک با غنیم پیوست باین سبب فیمابین راجه پونه رگهناتهه راو و مادهو راو
و نواب آصفجاه ثانی صلح شد و از صوبه اورنگ آباد و بیدر هر قدر ملک در دست پیشوا
والی پونه بود باز بدست آصفجاه ثانی آمد و چهاردهم ذیحجه سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و
پنج هجری در بیدر آصفجاه ثانی برادر خود امیر الممالک را گرفته قید کرد و شاه عالم عالی گوهر
بادشاه دهلی فرمان صوبه داری دکن بنام آصفجاه ثانی فرستاد نواب در بیدر استقبال نموده
فرمان را بدست تعظیم گرفت و مستقل والی حیدرآباد شد و درین وقت فیمابین رگهناتهه راؤ
و مادهو راؤ مناقشه رو نمود آصفجاه ثانی حمایت رگهناتهه راو کرد مادهو راؤ شکست خورده
سر بر خط فرمان عم خویش رگهناتهه راؤ نهاد و رگهناتهه راو در عوض این استمداد ملک پنجاه
لکه روپیه و قلعه دولت آباد که سابق از اولاد نظام الملک بدست راجهای پونه آمده بود
پیشکش ساخت و ناصر الملک که نزد راجه پونه بود از کرده خود پشیمان شده خواهان عفو تقصیر شد
و بعد عفو جریده در اردوی آصفجاه ثانی داخل گردید و لغازی و فتنه پردازی بعض امرا
آصفجاه با از رگهناتهه راو مکدر شده بر سرش فوج کشید رگهناتهه راو طاقت جنگ در خود
ندیده با سی هزار سوار تاراج ملک نظامیه اختیار کرد و آصفجاه ثانی نیز تخریب کشور غنیم اختیار
نمود تا پونه ملک حریف را تاراج کرد و پونه را آتش زد و بسوخت میر اولاد محمد خان دکا

آتش نزد پونه را سپاه اسلام تاریخ این واقعه یافت و ششم ربیع الاول سنه یکهزار و یکصد و
هفتاد و هفت هجری امیر الممالک از قید زندان هستی نجات یافت و در همین سال
رکن الدوله سید موسی خان بمنصب مدار المهامی مرتقی گشت و ظفر الدوله احتشام جنگ
مرتبه سالاری سپاه یافت بندگان عالی لقب آصفجاه ثانی مقرر شد و از ترددات
آسایش وسعت داد و بعد انتقال رکن الدوله سنه یکهزار و یکصد و نود و هفت هجری
غلام سید خان مخاطب بمشیر الملک معین الدوله ارسطو جنگ ارسطوجاه بهادر وکیل مطلق فرزند
دیگر بهی خواه دولت آصفیه و خدمت دیوانی ریاست سرفراز گردید و در سنه یکهزار و یکصد و
نود و پنج هجری قحط در دکن بود و این قحط تاریخ سال یابی آصفجاه ثانی بسیار دختران خرید
نموده و در محلسرا خود یک فوج نظام بطرز اهل فرنگ ساخت و عسکر شان را در حرم سرا
بنا کرد و صد ها دختران را صنعت تیاری جهادی و خیاطی و دیگر پیشه گریها آموخته
زنانه بازار بلکه زنانه شهر آباد کرد و در سنه یکهزار و دو صد و هشت هجری بر والی پونه لشکر
کشید و در موضع کهرله بتاریخ بیستم شعبان سنه یکهزار و دو صد و نه هجری جنگید و شکست خورد و بیست
و دو روز در قلعه بند مانده خواهش صلح کرد پیشوا والی پونه بانی فساد مشیر الملک را از دست
طلب کرد و سه کرور روپیه خرچ لشکرکشی طلبید آصفجاه ثانی بمجبوری پذیرفت و مشیر را
حواله کرد و بحیدرآباد برگشت عالیجاه پسر آصفجاه ثانی بغاوت ورزید امجد الملک ابیرسی
تادیب امور شد و عالیجاه مغلوب گشت و در سنه یکهزار و دو صد و ده هجری دستگیر آمده از
کوفت گرفتاری بمرد آصفجاه ثانی که از شکست خوردن محزون بود بیانداز مردن پسر زیاده
غمگین گردید و برای رفع غم بدیدن رقص میل کرد و سرآمد لولیان عصر شان ماه چندا
بود که با وراسی حسن و جمال و غنج و دلال و مهارت در فن موسیقی بر اسپ خوب سوار شد

و از فنون سپاہگری بسیار واقف بود و شعر فارسی و اردو بشوخی میگفت و شعرا و
سپاہیان را دوست میداشت و سلوکها مینمود و این زن در سنه یکهزار و دو صد و سی و شش
ہجری قالب عنصری تهی کرد و بر قبر وی گنبد عالی افراشته اند و هنوز برقرار است المختصر
آصفجاه ثانی از کثرت عیش و عشرت بمرض فالج مبتلا گردید و در سنه یکهزار و دو صد و یازده
ہجری مشیر الملک در سرکار پیشوا بهر حیله که توانست مفسده عظیم برپا نموده از زندان
برآمده نزد آصفجاه ثانی در حیدرآباد رسید و در مدراس ٹیپو سلطان پسر حیدر علی خان
کوس شاهی زد و با انگریزان جنگید و با آصفجاه ثانی نیز نقار پیدا کرد و بمشوره مشیر الملک
آصفجاه ثانی مدد انگریزان اختیار کرد و پیشوا هم معین انگریزان شد و هر سه لشکر بر سر ٹیپو کشیدند
و ٹیپو را پایان کار در سنه یکهزار و دو صد و سیزده ہجری از پا در آوردند و ملک و مال وی را
باهم قسمت نمودند بعد ازین در سنه یکهزار و دو صد و هفده ہجری پیشوا از آصفجاه ثانی مطالبه
سه کرور روپیه نمود مشیر الملک دام تزویر گسترده انگریزان را با والی پونه آماده پیکار کرد
و در دولت آصفیه فوج انگریزی هم نوکر گذاشت و در فکر استیصال پیشوا لشکر مهیا نمود
هنوز این مقدمه ناتمام بود که آصفجاه ثانی هفدهم ربیع الثانی سنه یکهزار و دو صد و هژده ہجری
از مرض فالج که از چند سال بآن مبتلا بود و هفتاد و یک مرحله زندگانی طی کرده عالم فانی را
وداع کرد سعید بخت تاریخ ولادت و مستوجب بهشت تاریخ وفات اوست ده دختر و هشت پسر
داشت اسماء ذکور اینست میر احمد علیخان عالیجاه، میر اکبر علیخان سکندر جاه، میر سبحان علیخان
فریدون جاه، میر ذوالفقار علیخان جهاندار جاه، میر جمشید علیخان جمشید جاه، میر
تیمور علیخان کیسر جاه، میر جهانگیر علیخان سلیمان جاه، میر جهاندار علیخان کیوان جاه
نواب آصفجاه ثانی بر حال وزیر خود مشیر الملک بسیار مهربان بود و هر گاه سیف الملک

پسر مشیر الملک مرد مشیر الملک بسیار غمگین شد آصفجاه ثانی برای تسلی خاطر سلیمان جاه
و کیوان جاه هر دو پسر خود را در فرزندی مشیر الملک داد و ابواب رافت بر کشاد
و چون روبروی آصفجاه ثانی عالیجاه شفقار گشته بود و بعد رحلت شان آصفجاه ثالث
سکندر جاه پا بر سریر امارت گذاشت و عمر عزیز در کاخ دولت با عزت بسر برد در ماه
ذیحجه سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و هفت هجری پیدا شد و هفدهم ذیقعده روز جمعه سنه
یکهزار و دو صد و چهل و چهار هجری وفات یافت و مختصر وقائع عهد ایشان اینست که چون
مشیر الملک سنه یکهزار و دو صد و بست هجری بعالم بقا شتافت میر ابو القاسم
المخاطب بمیر عالم را خدمت دیوانی عطا کرد و هرگاه بست و یکم شوال روز جمعه سنه
یکهزار و دو صد و بست و سه هجری میر عالم جهان فانی را گذاشت منیر الملک جید یار خان
داماد میر عالم را خدمت دیوانی سپرد یادگار میر عالم بیرون شهر تالاب کلان است که
ازان شهر [illegible] شدا و رده [illegible] خدمت پیشکاری براجه چندو لال بهادر کهتری تفویض
گشت و راجه صاحب مختار کل شدند و منیر الملک برای نام دیوان ماندند و بعیش و عشرت
زندگی بسر بردند هشت دختر و نه پسر سکندر جاه بودند اسامی پسران باین تفصیل اند
میر فرخنده علیخان ناصر الدوله - میر تشیر علیخان صمصام الدوله - میر گوهر علیخان
مبارز الدوله - میر تفضل علیخان سیف الدوله - میر منور علیخان منور الدوله - میر
فیاض علیخان ذو الفقار الدوله - میر محمود علیخان قطب الدوله - میر داور علیخان قمر الدوله
میر فتح علیخان مظفر الدوله - هرگاه چنانکه مذکور شد سکندر جاه از دار ناپایدار به
دار القرار شتافتند نواب ناصر الدوله بهادر رونق بخش مسند فرماندهی شدند ایشان از
بطن فضیلت النسا بیگم یازدهم ماه جمادی الاول سنه یکهزار و دو صد و هشت هجری

پیدا گشتند و در قصر امارت بعیش و فراغت ایام زندگانی بپایان آوردند و بعارضهٔ
پیچش بست و دوم ماه رمضان سنه یکهزار و دوصد و هفتاد و سه هجری عالم فانی را
گذاشتند و در عهد ایشان هرگاه منیر الملک مردند راجه چندو لال صاحب پیشکار تن تنها
رائق و فائق جمله امور ریاست شدند و حضور پرنور بندگان عالی آصفجاه چهارم بذات خود
بهیچ کار توجه نکردند وقائع عهد اقتدار راجه صاحب موصوف بوجه اختصار قلم انداز نموده
صرف اینقدر مجملاً مینویسیم که ایشان سخی بودند و قوم سکهه و روهیله و عرب در دور ایشان
قوی دست گردیدند و فیما بین خانه جنگیها نمودند آخر سکهه و روهیله مغلوب و عرب غالب
گشتند و چون ملک را باجاره میدادند و با شخاصی میکه می باید کمتر توجه میکردند کشور از تعدی
عمال تباهی پذیرفت و محاصل کمتر شد و حال امرا و جاگیرداران دگرگون گردید و در خزانه
پیشتر سے نماند و نوکران از نیافتن تنخواه بجان آمدند سه لکه و چند هزار روپیه در ماهه که بابت
تنخواه سپاه انگریزی بدولت انگلشیه داده میشد از تهی شدن خزینه در ارسال آنهم تعویق
رو نمود و چون قریب یک کرور روپیه سرکار انگریز بهادر بر دولت نظامیه قرض شده
نوبت مطالبه رسید راجه صاحب از وسادهٔ پیشکاری و مختاری برخواسته عزلت نشین
شدند و راجه رام بخش پسر راجه گوبند بخش خلعت پیشکاری پوشیدند و سراج الملک پسر
منیر الملک سرپیچ دیوانی بر دستار بستند و چون از ایشان انتظام نشد از منصب افتادند
و امیر کبیر شمس الامرا بهادر اول بر کار دیوانی مامور گشتند و بعد چند ماه گذاشتند باز راجه
رام بخش پیشکار و بعد چندے سراج الملک دیوان شدند و بسیار تدبیر کردند مگر مدعا
نیافتند آصفجاه چهارم آنچه در خزانه و جیب خاص و قلعه گولکنده داشتند برای رفع خساره
ریاست و فیصلهٔ تنخواه انگریزی دادند مگر کافی نشد و تقاضا سخت رو نمود آخر مجبور گشته

دوازدهم ماه شعبان سنه یکهزار و دوصد و شصت و نه هجری کرنیل جان لو صاحب
بهادر رزیدنت دولت انگلشیه را در وجه ادای وام و آینده برای دادن تنخواه
ماه بماه لفوج انگریزی بندگان عالی صوبه برار که دران وقت ظاهراً پنجاه لک روپیه
محاصلش بود حواله کردند که شروط تفویض و گفتگوی مطالبه و بیان دیگر امور بوجه
ایجاز درین مختصر گذاشته آمد القصه بعد ازین هفدهم شعبان سال مذکور سراج الملک
راه آخرت پیمودند و شجاع الدوله مختار الملک میر تراب علیخان سالار جنگ بهادر
پسر شجاع الدوله مرحوم بن منیر الملک عهدهٔ دیوانی یافتند و نرائن پرشاد صاحب راجه
راجایان نرندر بهادر بن راجه بالا پرشاد صاحب بن راجه چندو لال صاحب بخدمت
پیشکاری منصوب شدند و از اصابت رای و توجه تام و غور مالا کلام دیوان ممدوح
انتظام در ریاست پدیدار گردید گویا خزان رفت و موسم بهار در رسید آصفجاه چهارم دو
پسر داشتند خورد روشن الدوله و کلان میر تهنیت علیخان افضل الدوله بهادر که بست و نهم
ربیع الثانی سنه ۱۲۴۲ هجری پیدا شده بودند چون روز دیگر بعد رحلت والد ماجد خود آصفجاه پنجم
شدند و بر سریر مملکت آبائی نشستند دست جود کشادند و بسیار فقرا را نواختند در صورت
وقوف و حیات ثانی آصفجاه یار بودند و زمام اختیار ریاست از راه فراست و کیاست
بکف سالار جنگ بهادر دادند و فارغ البال ماندند وسعت ملک نظام نود و پنجهزار و سیصد
و سی و هفت میل مربع انگریزیست و اگر انتظام و آبادی ملک چنانچه میباید بروی کار
آید شش کرور روپیه سالانه خراج حاصل شدن دشوار نیست مگر در عصر آصفجاه چهارم
قریب دو کرور بدقت وصول میشد سالار جنگ مساعی جمیله بکار بردند و ریاست را
از بار قرض سبکدوش کردند و ملک را بقدر امکان آباد ساختند که سوای جاگیرات که

زیاده از کرور روپیه باشد حاصل ملک قریب چار کرور در خزانهٔ آصفیه داخل شد
و بسیار عمارات جدید بنا کردند و عمارت های کهنه مرمت نمودند با دولت انگلشیه
اتحاد افزودند نوکران را ماه بماه تنخواه دادند تعداد نوکران ریاست قریب هشتاد هزار
است که پانزده لک روپیه شهریه می یابند پل و مسجد و بازار افضل گنج بحکم ولی نعمت
خویش باسلوب خوب تعمیر کردند انتظام محکمه جات نمودند ریل از حیدرآباد تا شولاپور
ساختند و از امور جلیله عهد آصفجاه پنجم این است که در سنه ۱۲۷۷ هجری علاقه رائچور و شوراپور
و دهاراسیون از گورنمنٹ انڈیا شامل حیدرآباد نمود و بعض پرگنات علاقه صرف خاص
بطور معاوضه گرفت و در همین سال سکهٔ قدیم که بران نام سلاطین تیموریه بود موقوف
گردید و سکهٔ جدید که یک روی آن نظام الملک آصفجاه و طرف دیگر ضرب حیدرآباد
نقش است جاری شد و در سنه ۱۲۷۸ هجری خطاب ستارهٔ هند و تحفهٔ صد هزار روپیه
و تمغه اشارات از پیشگاه ملکه معظمه کوئین وکٹوریه قیصر هند و ملکه لندن آمد و آصفجاه پنجم
هدیه قبول نمودند مگر از پوشیدن اشارات بسبب بودن تصویر که خلاف آئین اسلام است
عذر کردند و مجبوری و معذوری بوجه پابندی ملت و مذهب وانمودند و بعارضهٔ فتق
بتاریخ دوازدهم ذیقعده سنه یکهزار و دوصد و هشتاد و پنج هجری داعی اجل را لبیک
اجابت گفته راهی ملک بقا شدند و فرزند اقبالمند وارث سریر و کلاه ششم آصفجاه مظفر الملک
میر محبوب علیخان بهادر را که پنجم ماه ربیع الثانی سنه یکهزار و دوصد و هشتاد و سه هجری
از بطن مهد علیا واجد بیگم صاحبه پیدا شده اند مملکت دکن سپردند چونکه جناب ممدوح
خردسال بودند دستور صاحب شعور سالار جنگ بهادر بکمال دولتخواهی کار و بار
سلطنت را چنانکه باید بسرانجام دادند و هنگام در سنه هزار و دوصد و نود و سه هجری

پانزدهم ماه ذیحجه در دهلی دربار قیصری شد با چند سرداران نامی و خیرخواهان گرامی
رونق بخش دهلی گردیدند و در جشن شامل شدند و در همین سال سالار جنگ برای
حصول ملازمت ملکه لندن و قیصر هند بشهر لندن رفتند و باحترام ملاقی شدند و
بازگشتند و در سنه ۱۲۹۹ هجری بندگان عالی بسیر اورنگ آباد شتافتند و مع الخیر بدولتخانه
آمدند و ناگاه بتاریخ بست و هشتم ماه ربیع الثانی سنه ۱۳۰۰ هجری بعارضه هیضه سالار جنگ
بهادر انتقال نمودند رحلت شان موجب ملال خاطر خاص و عام شد تا مسند نشینی
بندگان عالی دام اقباله راجه راجایان نرندر بهادر نرائن پرشاد پیشکار مختار کار قرار یافتند
و به اصابت رای گورنمنت مقرر شد که بعض امور نظم و نسق بمشوره خورشید بهادر و
بشیر الدوله بهادر و میر لائق علیخان بهادر خلف سالار جنگ بهادر و پیشکار صاحب بهادر
جاری شوند و آخر سال یکهزار و سه صد هجری معلوم گشت که حضور پرنور شانزدهم ماه صفر
سنه ۱۳۰۱ هجری برای ملاحظه نمایشگاه کلکته بسواری ریل رونق افروز خواهند شد
و از آنجا در ماه ربیع الاول مراجعت خواهند فرمود و پنجم ماه ربیع الثانی سنه ۱۳۰۱ هجری مطابق
سوم فروری سنه ۱۸۸۴ ع موافق بست و هشتم اسفندیار ماه سنه ۱۲۹۱ فصلی که سن مبارک
هجده سال خواهد بود بر سریر جهانبانی متمکن خواهند شد و در ذیحجه آخر سنه ۱۳۰۰ هجری که اتفاق
رفتن راقم این تاریخ بحیدرآباد شد و تقریظ دیوان جد امجد جناب عالی که بتوجه خاص طبع گشته
بنظر پرآوردم در ماه محرم سنه ۱۳۰۱ هجری نخستین بواسطه والا مراتب راجه گردهاری پرشاد صاحب
صدر سررشته دار فوج باقاعده دولت نظامیه و عالی مناقب آغا میرزا صاحب
سرور جنگ اتالیق حضور از مهاراجه نرائن پرشاد صاحب بهادر پیشکار ملاقات دست داد تا دیر
گفتگو بکمال رافت کردند و از حال نظم و نسق ریاست عالیه بهوپال امور جزئی و کلی پرسیدند

و از بیان شافی بنده خوش گردیدند و مشکور نوازش خود نمودند و من بعد در مجلس همایون بندگان عالی حسب الطلب مع صاحبین موصوفین رفتم و باریافتم و کورنش بجا آوردم و کتاب آیین بهین ترجمه دستور العمل کلی از راجهای هند که قبل دو هزار سال فرمانروا بود از تالیف خود پیشکش کردم نذر بنده پذیرفتند و قریب کرپاس محمد عباس ... اذن نشستن دادند و سرپیچ مرصع الماس از دست مبارک بر سرم بستند بالیقین صورت همایون دیده دریافتم که ذات بابرکات فخر خاندان است و از چهره بها آثار بزرگی و اقبال نمایان بذهن رسا و فراست و ذکا موصوف اند و به فتوت و مروت و شجاعت و سخاوت معروف فرد

این مراتب که دیده ام خبر و بیت　　کار کلی هنوز در رفتد راست

چمن سوم محمد قلی قطب شاه بفاصله سه کروه از قلعه محمد آباد گولکنڈه لب رود موسی شهر آباد نمودن بخاطر داشت جائیکه در سنه نهصد و هشتاد و یک هجری بر رود ندکور والد ماجد او پل سنگین دو صد ذراع طویل دوازده گز عریض و چهارده گز مرتفع مشتمل با چهره در تصرف نود و شش هزار روپیه بنا کرده بود و شخصی صراط المستقیم تاریخش یافته گذرانید و پانصد هن طلا انعام یافت هرگاه مالک تاج و تخت شد شهر آباد کرد و بهاگ نگر نام نهاد لفظ یا حافظ ماده تاریخ یافت و باز عمارت چار منار در وسط شهر ساخت و تاریخش یا حافظ گفت باز بهاگ نگر را حیدر آباد نام نهاد و تاریخش فرخنده بنیاد فرمود این شهر در عهد قطب شاهیان در دو زیج کروه آباد بود و حالا آبادانی این شهر مع معسکر انگریزی تخمینا در دور بست کروه باشد و سابق این شهر فصیل نداشت مبارز خان بنیاد فصیل انداخت و نظام الملک آصفجاه ثم ساخت و درین شهر پناه

سیزده باب کلان و سیزده دریچه واقع اند و سه صراط بر رود موسے مبنی هستند یکی
جسر قدیم مذکور الصدر که بنام پل نرتوا مشهور است دوم پل چادر گهاٹ که نواب
ناصر الدوله بهادر مرحوم آصفجاه چهارم سنه یکهزار و دوصد و چهل و پنج هجری
سه صد گز دراز و پانزده گز بلند بصرف هشتاد و پنجهزار روپیه بنا کرده اند سوم پل نو آ
افضل الدوله بهادر مغفور آصفجاه پنجم است دوم دهلی دروازه که در سنه یکهزار و دوصد و
هفتاد و پنج هجری تعمیر یافته و اندرون شهر پناه (۱۴۹) محله و بیرون (۱۰۶) محله
آباد اند که درین محلات داخل و خارج فصیل و عسکر سکندرآباد (۳۵۴۹۵۲) مرد و زن
بموجب آدم شماری سنه ۱۸۸۱ع میباشند و اسماے ابواب و دریچه ها این است
دهلی دروازه قدیم - دهلی دروازه جدید - چادر گهاٹ دروازه - دبیرپوره دروازه -
دروازه یاقوت پوره - دروازه تالاب میر جمله - گولی دروازه - لعل دروازه - علی آباد
دروازه - دروازه غازی بنده - فتح دروازه - دودبائولی دروازه - دروازه پل نرتوه
کهڑکی - بوهیره - کهڑکی میر جمله - کهڑکی ماما - کهڑکی رنگ علیشاه - کهڑکی بودله - کهڑکی دار الشفا
کهڑکی کلاله - کهڑکی گگاذر - کهڑکی حسن علی - کهڑکی چنپه دروازه - کهڑکی چار محل - کهڑکی دود
باولی - کهڑکی کهاران - و اندرون و بیرون شهر زیاده از پانصد مسجد خورد و کلان خواهند
بود و کلان تر از همه مکه مسجد است ارتفاعش از خاک انداز تا قمه گلدسته نود و شش گز
معماری زمین مسجد در عرض و طول ۱۹۵ گز مربع حوض چهارده گز مربع و الان مسجد
پنجدر و سه درجه در طول شصت و پنج گز و در عرض چهل و دو گز هشت گره چار محراب
مساوی هر یک هشت و نیم گز عریض و در درمیان ها ده نیم گز عریض مسقف بود و سقف
تو بر تو از آهک و آجر که در میان آن مثل سرداب جاهی وسیع است و در صحن مسجد جانب

جنوب پنج مجره سنگ مرمر هستند مزار عمده بیگم مزار نواب نظام علیخان مزار نواب سکندر جاه مزار نواب ناصر الدوله مزار نواب افضل الدوله و بر سر چهار مجره نوابان این تواریخ کنده اند

بر روح پاک میر نظام علی مدام	خوانند با وضو همه اشخاص فاتحه
زین مصرعه عجیب دو تاریخ را بخوان	مستوجب بهشت و با اخلاص فاتحه
چون سکندر جاه از آفاق رفت	هر مکان شد از غمش بیت الحزن
برکشیدم آه گفتم سال او	راهی فردوس شد شاه دکن

ایضاً

کرد شاه دکن زد هر کناره	در هزار و دو صد و چهل و چهار
چو رفت نواب ناصر الدوله سوی جنت ز دار فانی	خدایش بخشید و کرد بخشش بفضل و رحمت مقام اعلی
مه صیام از شهور بود و [illegible] بود بیست و یکم از آن مه	که داد [illegible] ایزد بقصر جنت بصدر عزت مقام اعلی
سروش غیبی پی سالش بگوش جان خواند مصرع خوش	بناصر الدوله داد یزدان میان جنت مقام اعلی
ربی المالک ماح الجنة	ولمه دوحے فاح الجنة
قلت تاریخ وفاة المرحوم	افضل الدوله راح الجنة

و قریب این مسجد در ناف شهر عمارت چار منار است باین هیئت که در درجه اول چهار طرف چار محراب کلان و عریض و بلند که هشت گز عرض هر محراب است و در وسط آن زمین مربع بقدر ده گز بسقف بقدر دو درجه مناره مرتفع از اندرون منقعر و از بالا مسطح و در میان این زمین حوض بقدر پنج گز مربع ساخته بودند که الحال مسمار گردیده و بر هر چهار گوشه چار مناره دوازده پهلو که از اندرون جسامت آن زینه پاپیچ برای بالا رفتن ساخته اند و بر

درجهٔ دوم بالای آن آثار مهر ابها چهار طرف چهار صفه بزرگ بنا کرده اند و بالای آن
که درجهٔ سوم باشد صحن و بسمت مغرب صفه مسجد خرد مسقف و هر چهار منار دیگر از اسما
مسجد دو درجه عالی و هر منار پنج درجه و شصت و شش گز بلند است اکثر عمارت شهر
پخته طرز مغلی و هندی و انگریزی آمیز و محلسرای بندگان عالی و امیر کبیر و سالار جنگ
از جمله بیوت وسیع و رفیع و درون و بیرون شهر اکثر مساجد و مقابر و اماکن کهنه
بخط ثلث و نستعلیق آیات و تواریخ منظوم و منثور کنده اند از انجمله بر مقبره موسی
قادری بسیار تواریخ منقوش اند منجمله آن قطعه که نقل برداشتم اینست

ز جهان رو تافته چون حضرت موسی ولی   از جمال خویش کرده آنجهان را منجلی
از دم آداب رضوان گفت آمد در جهان   نور چشم احمد و حسنین و زهرا و علی
شاه موسی بود بس روشن ضمیر   رخت رحلت بست چون زین دار دگیر
با دل غمناک تاریخ وفات   گفت هاتف بود این شیخ کبیر
شاه موسی قادری آن شیخ والا مکنت   از جهان رو تافته رفته بجنت اندرون
سال وی را چون بجستم هاتفم گفتا بدان   از شجاعت قوت و لطف از سخاوت شد برون

دائره میر مومن کهنه قبرستان مومنین در شهر است و در انجا بر الواح قبور صدها کتابه
نقش اند از انجمله این چند کتابه که اتفاق نقل برداشتنش شد این است

شب آدینه بست و نهم رمضان   روانه سیده سوی جنان شد
بر آمد سال تاریخ از سر حیف   بجنت فاطمه بیگم روان شد
سید الامکان عالی نسب   دادر لغا از جهان معدوم شد
گفت صادق سال تاریخش حزین   میر زین العابدین مرحوم شد

جناب میر مهدی خان مرحوم	که بود او فدای نام حسنین
چو شد واصل برحمت جعفری گفت	وصال میر مهدیخان ز سبطین
چونکه دامن فشاند از دنیا	چشم خویشان زاشک شد پر نم
عقل تاریخ رحلتش فرمود	وای افسوس عالیه خانم

چون بامر حق ز دنیا رفت ابراهیم بیگ	رخت هستی را بسوی جنت الماوا کشید
دانه عیشی نچید و رفت از کشت حیات	مرغ روحش زاشیان تن سوی عقبی پرید
شربتی قندی نخورد از شکرستان وجود	ناگهان از دست ساقی اجل حنظل چشید
میوهٔ شاخ امید جد و باب خویش بود	زان سبب شد سال فوتش میوهٔ شاخ امید

میر ابوتراب فطرت مشهدی در سنه هزار و شصت هجری انتقال نموده در دائره مدفون شد و این رباعی که فطرت دم واپسین گفته بود بر لوح مزارش کنده است

فطرت تو بروزگار نیرنگی کرد	ننواخت بهر خارج آهنگی کرد
آن سینه که عالمی در او می گنجید	اکنون ز تردد نفس تنگی کرد

و این رباعی پسرش یعنی میر رضی دانش که در فراق پدر خود گفته هم بر لوح مزار
رباعی مذکور نقش است

دانش مکن اعتبار بر عمر دراز	کاید بزبان کم لبد عمر دراز
گیرم که چو عیسی بفلک بر شده	آید بچه کار بی پدر عمر دراز

و قبر نعمت خان عالی و دیگر سادات و علما و شعرا که اکثر ایران زاد بودند در این دائره بسیار است و از کتابهای عمده تاریخ نهر میر عالم است که بر منبع نهر نقش است بسم الله مجریها و الحمد لله مجریها و بر پیش طاق مسجد امیر کبیر این تاریخ کنده است

فادخلوا فی المسجد الحرام و بتاریخ بست و ششم ذیحجه سنه ۱۳۰۱ اتفاق دیدن قلعه گولکنده شد
این قلعه سنگین مستطیل بقدر یک کروه مختلف الاضلاع متعدد الابواب است و قصور
قطب شاهیه منهدم افتاده اند در تمام قلعه صرف یک مکان کلان باقیست که دران
نه صحن با چمن و حوض و دیوانخانه و بیوت دیگر هستند و یک مسجد و یک عاشور خانه کهنه
هم موجود است و قریب دو صد خانه غربا باشند و قریب یکصد توپ زنگ خورده جا بجا
افتاده اند از میان دو توپ کلان بسیار عمده و خوبصورت ساخت محمد حسین عرب
توپ ریز که در عهد عالمگیر بود یافتم و سابق دو توپ کلان در قلعه آسیر برهانپور و یکی توپ
در قلعه اسلام نگر متصل بهوپال ریخته همین محمد حسین دیده ام ازین دو توپ یک توپ را
بهو دم و ده دست دراز است و بقدر سه وجب سطبر و فراخی دهانش یک وجب و چهار انگشت
فراخ و بر دهن این رباعی کنده است

تا صراحی خنده تعلیم از لب دلبر گرفت | آتشی جست از دهان او و مجلس در گرفت
می طپید دل بهر وصل اما نبد اندک سوخت | شعله جانسوز او تا خصم را در بر گرفت

و بر پشت این عبارت است گله یک من باروت سیزده آثار پاد بالاعمل محمد حسین عرب
توپ فتح رهبر جلوس همایون سنه ۱۶ مطابق سنه ۱۰۸۳ هجری مقدسه ابوالظفر محمد محی الدین
اورنگ زیب بهادر بادشاه غازی برین توپ نشان ضرب سه گله بر دهن و دو بر پهلو
و یک قریب پیاله رنجک یافته شد و یکی از مردم قلعه که پیر سال بود بمن گفت که از بالای
برج محاذی همین دروازه توپچی ابوالحسن تاناشاه برین توپ این گلوله ها زده است
زیرا که این توپ را برای شکستن فصیل میر آتش عالمگیر طرف همین دروازه قائم کرده بود
المختصر قلعه را بچشم عبرت دیده بیرون قلعه برای مشاهده مقابر قطب شاهیه شتافتم

سالار جنگ بهادر مرحوم دو رتقا باغ کلان بغایت سرسبز و دلچسپ ساخته اند و مقابر
را مرمت نموده اند جائی پر فضا یافتم و ساعتی گردیدم بر الواح قبور شاهان کتابها
بخط ثلث و نسخ نوشته اند اتفاق متکفل بر داشتن سه کتبه شد و آن این است
انتقل صاحب هذه الروضة الرضیة وهو الملک المغفور السعید الشهید الغازی لوجه الله المجاهد
فی سبیل الله سلطان قلی المخاطب بقطب الملک یوم الاثنین الثانی من شهر جمادی الثانیه
سنة تسع مائة وخمس وخمسین من هجرة سید المرسلین قد انتقل صاحب هذه الحضیرة العلیة
العالیة وهو السلطان المغفور والخاقان المرحوم المبرور سلطان ابراهیم قطب شاه یوم الخمیس
الحادی والعشرین من شهر ربیع الثانی سنة تسع مائة وثمان وثمانین من هجرة اشرف
المرسلین اعلیحضرت جنت مکانی عرش آشیانی محمد قلی قطب شاه روز شنبه هفدهم ماه ذیقعده
الحرام سنه یکهزار و بست هجری برحمت حق داخل شد و متصل این قلعه درگاه سیدین شاه
است که اکثر مردم بزیارت میروند چون شام شد اتفاق رفتنم نشد ایشان از اولاد سید
بنده نواز گیسو دراز و داماد ابراهیم قطب شاه بودند و بیرون شهر لب آبگیر میر عالم
بزرگ از گردید مقبره سید محمود است روز سه برای فاتحه خواندن رفتم جای خوش وصفا نهایت
دلچسپ و بغایت نورانی یافتم از میر منور علی سجاده نشین آنجا و جناب میر اسد علی صاحب
خلف میر فتح علی اتالیق نواب خورشید جاه محی الدین خان بهادر امیر کبیر شمس الامرا چهارم حال
سید مسید هم گفتند که ایشان در سلطنت قطب شاهیه از ایران با جوق صوفیان به دکن
تشریف آوردند و مرشد ایشان وقت وداع یک تخم خرما بایشان بخشیده وصیت کرده
بود که روزانه هر جا سید این تخم را وقت ظهر بکارید و بر آن وضو کنید و دم عصر ملاحظه نمائید
اگر تخم بروید همانجا اقامت نمائید و اگر نروید تخم برداشته بمنزل دیگر روید ایشان همچنین عمل

بیکردند تا آنکه درین سرزمین رسیدند و بعبادت خود تخم کشتند و وقت عصر رسیده بار رحل اقامت افگندند و مسجد و خانقاه ساختند و متوکلا علی الله نشستند بسیار صاحب تصرف و خرق عادات بودند از زیر سجاده هزارها اشرفی برآورده خیرات می نمودند و برای فقرا لنگرخانه مهیا داشتند و زمین حوالی کوچهٔ زرخطیر داوه خرید کردند و وقف نمودند و از شاه وقت گاهی یک حبه نگرفتند و بر دیوارهای تمام مکان از کلام شاعرے که بلبل تخلص اوست صدها اشعار فارسی از سفیده کاشغری خوشخط بقلم جلی نوشته اند مگر از تمادی ایام و آسیب باد و باران اکثر متغیر و محو شده اند این چند بیت از انجاست که بسبیل یادگار نقل برداشته شد

طلسم مخزن وحدت بنام درویش است ❊ کلید قفل سعادت کلام درویش است

قدم بمنزل شاه و گدا زدم دیدم ❊ سلامت دو جهان در مقام درویش است

مبین بچشم حقارت فقیر را منعم ❊ که نور صبح تو از فیض شام درویش است

برو بطلعت خود ای مه دو هفته مناز ❊ که آفتاب فلک خشت بام درویش است

در آ بعرصهٔ میدان عشق و جولان کن ❊ که رخش سرکش اقبال رام درویش است

بیا بدرگه سلطان اولیا بلبل ❊ که جایگاه تو بیت الحرام درویش است

تاریخ وفات این بزرگ در کتابها بسیار جستم مگر نیافتم الا بر گوشهٔ دیوار خطیرهٔ میر شمس الدین حسینی پسر ایشان تاریخ وفاتش ششم ربیع الاول سنه یکهزار و نود یافتم و دریافتم که ورود سید محمود در زمین دکن بعد سنه یکهزار باشد و از اماکن نزهت خیز حوالی این شهر چشمهٔ بی بی و کوه مولا علی ست مورخین دکن نوشته اند که در عهد قطب شاه شبے یعقوب حبشی در خواب دید که شخصے بوی میگوید که جناب مظهر العجائب

ترا یاد می فرمایند یعقوب همراه وی روان شد و بر فراز کوه که اکنون بکوه مولا معروفست
برآمده معاینه کرد که جناب امیر بر سنگ نشسته اند یعقوب سلام کرده روبرو استاد
و ناگاه بیدار شد و دم صبح بر کوه رفت و بر سنگی که در خواب بران جناب ولایت مآب
رانشسته دیده بود نشان کف دست مبارک یافت ازین حال مردمان را آگاه کرد
و نشان دست مبارک نمود و محرابی بران جهت علامت ساخت بعد مدتی شاهان
قطب شاهیه در تعمیر کوشیدند و رفته رفته بهفدهم ماه رجب عرس حضرت شیر خدا
در آنجا معمول شد چنانکه در دهلی عرس قطب صاحب میشود و در روایتی دیگر آنست که بر
فراز کوه بتخانه بود و شبی هنود چراغان روشن کردند ابراهیم قطب شاه اتفاقاً آن شب
بر بام قصر خود برآمد و روشنی چراغان دید و از وزیر خود پرسید که بر کوه این روشنی که
کرده است وزیر عرض کرد که برین کوه چله جناب امیر است شخصی عهد کرده بود که هرگاه
از فضل الهی مراد من حاصل خواهد شد روشنی خواهم کرد امروز که مرادش حاصل گردید
بلوازم فاتحه و روشنی پرداخت شاه گفت که مرا تا امروز معلوم نبود من فردا خواهم رفت
و خواهم دید وزیر همانساعت مخفی مردمان خود فرستاده بتان را دور انداخته در و دیوار را
در آنجا نشاند شاه رفت و دید و برگشت و اهل اسلام وقتاً فوقتاً در عمارت کوشیدند تا
آنکه امروز عمارتش جای پرفضا گردیده است و هر سال عرس میشود و اصل حقیقت
چشمهٔ بی بی باین نهج شنیدم که بخشی بیگم مادر سلطان عبد الله قطب شاه بیرون شهر
بر سر کریوه پر فضا که چشمهٔ آب شیرین در آنجا جاری بود گاه گاه بطریق سیر میرفت
ازین سبب سیرگاه مقرر شد و بچشمهٔ بی بی نامزد گشت و درین شهر مردم ذی علم
صاحب کمال بسیار گذشته اند از انجمله بر کلام چند اعلام این چمن را تمام میکنم

و برای نزهت خواطر ناظرین گلدستهٔ خوشبوی می بندم از کلام نظام الملک آصفجاه بهادر مرحوم

تا مقابل کرد با خود حسن یار آئینه را
آمد آبی تازه بر روی کار آئینه را

کی سوی چمن میرود آن دست حنائی
امروز که آئینه گلزار بدست است

از کلام میر احمد نظام الدوله ناصر جنگ شهید بن نظام الملک آصفجاه بهادر

گر ترا خواهش قتل است بیا بسم الله
دم شمشیر تو و گردن ما بسم الله

از پنجهٔ اجل نهراسیم هیچگاه
ما ناف خود به تیغ شهادت بریده ایم

از میرزا علی نقی خان قاجار همدانی متخلص به سجاد مخاطب به نقد علیخان مصاحب آصفجاه اول

گفتهٔ دلنشانان به که فراموش کنی
این گهر معنی ندارد که تو در گوش کنی

ای مصور از لباس یار دامانش بکش
بر رقیبم دست گیرائی گریبانش بکش

از میرزا خان رسا حیدرآبادی مصاحب نظام الملک آصفجاه

خود را ز تنگی قفس آزاد می کنم
این مشت پر تواضع صیاد می کنم

رحم کن ای باغبان گلدسته پیش من میار
مجمع یاران رنگین یاد می آید مرا

از مظفر الدوله میر هاشم موسوی خان مشهدی میر بخشی ناصر جنگ شهید

کی توان از دو نیش دست طمع یکباره شست
نازک اندامی که روز آرایش نظاره شست

بهر دلجوئی علاجم نسخهٔ صد چاره شست
وقت رندی خوش که دست از خویشتن یکباره شست

زخم پنهانی که در دل داشت رفت از گریه ام
تشنگی این سیل انا زهم شرار از خاره شست

گریه ام آتش به باد خوشدلی از سر گذشت
ذوق اشکی که موج جنبش گهواره شست

اشک و داغ موسوی از اضطراب دل نماند
گردش این چرخ نقش ثابت و سیاره شست

از سید تفضل حسین عطا نشی سالار جنگ بهادر مرحوم

آتش به دو عالم زده سوز نفس ما ... فریاد که بر جاست هنوز این قفس ما

هر چند فقیریم ز عالی نظرانیم ... بر مائده چشم نه نشیند مگس ما

ذوقی از مضمون رنگین بود محبوب مرا ... خون عاشق ریخت رنگین کرد مکتوب مرا

خرامان آمدی محشر نمایان ساختی رفتی ... غلط گفتم که محشر را پشیمان ساختی رفتی

از شیخ حبیب الله ذکا که اکثر زبان بهجو میکشاد

ای معتمد مال ندانم چه کسی هستی ... خفاش سیه روزی و خورشید پرستی

در باده فروشی پدرت نان تره یافت ... دیل لگ تو دو لتی و این همه مستی

با پایه بلندان نتوان بود معارض ... دستت نرسد جز بسر خانه که پستی

دفتر نه ما ان تو ز نظم و نسق افتاد ... گویا چو خری آمدی و خمره شکستی

ای ثمر قسمت در صفت قلب تو صادق ... پیوسته براه همه کس سنگ بدستی

گویند ملائک بدعای تو شب و روز ... جیب تو تهی باد ز سرمایه هستی

از وجیه الدین خان معنی تاریخ پل که بر لوح سنگ منقوش است

بعهد افضل الدوله بهادر ... نظام الملک آصفجاه دوران

ز حسن اهتمام مستر مارٹ این پل ... بنا شد همچو طاق هفت ایوان

صراط مستقیم رود موسی ... ز معنی مصرع تاریخ برخوان

از نواب درگاه قلی خان امیر سرکار آصفجاه

نوروز که روز عشرت افزاست ... مولای جهان تخت خلافت آراست

از مقدم گل نماند آثار خزان ... سالی که نکوست از بهارش پیداست

کونین شد ایجاد برای ایشان | حاشا که رسد کسی بجای ایشان
اسرار نبوت اند اولاد علی | درگاه قلی است خاک پای ایشان

از کلام راجه گردهاری پرشاد صاحب المتخلص به باقی صدر سررشته دار فوج باقاعده دولت آصفیه قدیم متوطن حیدرآباد دکن

ایوان و رفیع و قصر و گلشن چه کنم | در منزل بی ثبات مسکن چه کنم
رفتند و گذشتند یاران همه را | آنان چه نموده اند تا من چه کنم

چمن چهارم - در ۱۲۶۵ھ هجری بلاد دکن را دیده ام و در اکثر قصبه و شهر گردیده ام و باز در ۱۳۱۰ھ که اتفاق مرور افتاد سرمایهٔ تاریخ نگاری چنانکه دل میخواست دست نداد بهر حال بعض مقامات را که سابق دیده ام و سیر کنان بآنجا رسیده ام در این کتاب می طرازم و برخی از ثقات شنیده می نگارم حسن آباد گلبرگه از حیدرآباد در هشت روز بآنجا آدم میرود و بسبیل ریل در یک روز سیر ساده و زمانت سابق این شهر رونق کلی داشت اکنون چندان آباد نیست گنبد سید محمد گیسو دراز بنده نواز که در ۸۲۵ھ رحلت کرده مکان دلکشا ست و در شهر هفت گنبد بهمنیه هستند سالار جنگ بهادر مرحوم مرمت شکست و ریخت آن کرده اند فی زماننا عدالت دیوانی و فوجداری در آن مقام می شود و کارخانه شطرنجی بافی و قالین بافی و فرشهای زردوزی هم درین شهر خوب است و در قلعه عمارت کهنه بهمنیه اندک باقی است احمد آباد بیدر احمد شاه بهمنی ۸۳۱ھ هجری سکونت حسن آباد گلبرگه ترک کرده آب و هوای قریه بیدر خوش یافته تختگاه خویش گردانید و قلعه و شهر پناه مستحکم تعمیر نمود در عصر ملوک بهمنیه این شهر قابل ملاحظه بود حالا شهر حصه ویرانش مانند باغ در موسم خزان سواد این شهر غمزده و آب [illegible]

فرح افزا زینتش شرخ برنگ گل ارغنی و از آثار باقیه پیدا است کوه شاهان بهمنی کاخهای بلندش خراب و ایوانش زیر تراب در وسط شهر مدرسه خواجه محمود گاوان سر بفلک کشیده و جامع مسجد قلعه که عمارت بزرگ ست مسکن ابابیل گردیده بر پیش طاق مدرسه این تاریخ ثبت ست

این مدرسه رفیع محمود بنا — چون قبله شد ست کعبه اهل صفا
آثار قبول بین که شد تاریخش — از آیه ربنا تقبل منا

و بر ایوان شاهی این قطعه نقش ست

چه بنا قصر شید که ز فرط عظمت — آسمان ستده از پایه این گاه است
آسمان هم نتوان گفت که ترک ادب است — قصر سلطان جهان احمد بهمن شاه است

و بر ابواب سور که در عهد عالمگیر تعمیر شده نار عبارت بتواریخ مختلفه کنده ست یکی از آن اینست - روز دوشنبه بستم شهر ذیقعده سنه ۱۰۸۷ه جلوس میمنت مانوس حضرت قدر قدرت جم جاه ملایک سپاه ابو المظفر محی الدین محمد اورنگ زیب عالمگیر بادشاه غازی خلد الله ملکه و سلطانه موافق سنه ۱۰۸۳ الهجری در صوبه داری کمترین بندگان مختار خان الحسینی السبزواری این دروازه صورت اتمام یافت بیرون شهر مقابر عالیه امرا و سلاطین واقع اند و از رنگ آمیزی و کاشی کاری مزین و کتابه های عمده بخط ثلث و نسخ و طغرا منقش اند و مصداق این بیت هستند

بر مزار ما غریبان نی چراغی نی گلی — نه پر پروانه یابی نی صدای بلبلی

بر گنبد علی برید هشت قطعه نوشته دیدم حروفش دو قطعه از چند پارچه اند و شش قطعه که سالم یافتم نقل بر داشتم

ای همنفسان تا اجل آمد بسر من | از پای درافتادم و خون شد جگر من
وقتی تازه گلی بودم و خوش در چمن دهر | امروز فرو ریخت همه بال و پر من

ایضاً

دریغا که بی ما بسی روزگار ÷ | بروید گل و بشگفد نوبهار ÷
کسانیکه از ما بغیب اندر اند ÷ | بیایند و بر خاک ما بگذرند ÷
تفرج کنان در هوا و هوس | گذشتیم بر گور بسیار کس
کرا جاودان ماندن امید ماند | چو کس را نه بینی که جاوید ماند
دامن کشان که میروی امروز بر زمین | فردا غبار کالبدش بر هوا رود
خاکت در استخوان رود ای نفس خیره چشم | مانند سرمه دان که در و توتیا رود

بانی این گنبد گردون مثال | شاه فرخنده بد نیکو سیر
مصرع آخر که تاریخ بناست | نام گنبد قبة الانوار گو

شاه سریر مملکت دین علی برید | چون تنگنای قالب دنیای دون بهشت
آسوده در بهشت ازین روضهٔ عجیب | تاریخ فوتش آمده آسوده در بهشت

و بر محراب یک سهریج این بیت بنظر آمد

ازین سرچشمه بردار آب می خوان | مدامی باد فیض عمده بیگم

بیجاپور تختگاه عادل شاهیان از شهر شولاپور بقدر بست کروه یک سو است و در این ایام یک شاخ جاده آهنی ریل تا بانجا رسیده است فصیل شهر سنگین از ابنیهٔ علی عادل شاه است و شهر بقدر هشتم حصه آباد و باقی ویران خاو تیهٔ علی عز و شهها و از آثار کهنه مکان مهتر قدوس دو منزله از سنگ سیاه باقیست گویند این مکان در یک روز تعمیر یافته بود دیگر مقبرهٔ ابراهیم عادل شاه کلان و بلند و سنگین است

وبخط النسخ قرآن مجید بر تخته های سنگ تمام مقبره کنده است گویند تمام کلام مجید نقش است
و دیگر جامع مسجد است که کمتر مساجد در هندوستان برابر بزرگی وی باشند مشتمل بر یازده
صفه و هر صفه بیست و یک در بغایت مستحکم و منبر از یک پاره سنگ هفده پله دارد و بهر سمت
مسجد هر طرف سی و شش حجره برای طلبه علم ساخته اند و بر یک برج قلعه دو توپ بسیار
کلان و خوب چهره از هفت جوش ساخت زمانه عادل شاهیان نهاده اند و بر آن
کتابه هم کنده است سوای این بهر طرف که نگاه کردم و بچشم حسرت و عبرت و حیرت دیدم
مکانات منهدم و خرابه یافتم فاعتبروا یا اولی الابصار اورنگ آباد دار السلطنت
عالمگیر و آب و هوا خطه کشمیر نهر آب شیرین در تمام شهر جاری و از ملاحظه ویرانی آن شهر
بر خاطر بیننده گان اندوه میشود طاری تکیه مسافر شاه خوابگاه اهل الله و این بیت
بر دروازه مکتوب است و خانقاه و باغ جمله درین تکیه خوب است

کشاده باد الهی همیشه این درگاه	بحق اشهد ان لا اله الا الله

محمد عاشور مرید مسافر شاه نقشبندی بانی اوست و الحق این گورستان جای نیکو است
چهارم رجب ۱۱۲۶ھ درویش مذکور انتقال کرد و میرزا غیاث از جانی المتخلص برایجی
تاریخش چنین فرمود

مسافر شاه اقلیم معارف	سفیرم عرش شد از فرش اطباق
خرد تاریخ سال رحلتش گفت	مسافر شد ز عالم قطب آفاق

انگور و انجیر و نارنج در باغات این شهر بسیار است و بفاصله پنج کروه قصبه خلد آباد
روضه آرامگاه ابرار و اخیار و متصل آن قلعه دیوگر معروف به دولت آباد که از دی
درهمین نامه وصفش چنین میفرماید بیت

عماراتی که مثلش ندیدست کس | بود قلعهٔ دولت آباد و بس

نظیر این قلعه در دنیا کسی ندیده پروردگار یکصد و چهل گز مرتفع یک پاره سنگ
آفریده آنرا بحکم راجه هرچند راو که چهار هزار سال پیش از ظهور اسلام بود و از دکن تا گجرات
تا جزائر ملیبار حکمرانی مینمود سنگ تراشان کاویده اند و بکمال صنعت گری تراشیده اند
و قلعه از آن یک لخت سنگ بر آورده اند و بس عظیم کار کرده اند و قریب این قلعه
کوه ایلوراست و حال این عمارت در مصباح التاریخ امیر حسن منشی سرکار ابراهیم
عادل شاه چنین مسطور است که روزی در مجلس راجه هرچند راو والی دیوگر صفت
عمارات مذکور شد راجه گفت که من در مدت العمر خود بسیار عمارت ساخته ام اما این
عمارات زیاده از هزار سال ثبات نمی دارند و من عمارتی میخواهم که تا قیام قیامت
ثبات داشته باشد که قرنها از آن بازگویند و صنعت و غرابت او در تمام عالم مشهور
و معروف گردد مهندسان و معماران و سنگ تراشان که در فن خود یکتا بودند بعرض
رسانیدند که در حوالی این شهر کوه است که بجبال عالم نسبتی ندارد چرا که جبال عالم
پاره سنگ صلب است و پاره دیگر نرم و رخنها و شگافها بسیار دارد و این کوه مطلق رخنه
و شگاف و سنگ نرم ندارد و ممکن است که آنرا بصنعت تمام تراشیده خانه بزرگ سازیم
که هر بادشاه عظیم المجالس بردن تواند مشتمل بر هجده کارخانه سلطنت که معروفست
تا صاحبخانه را بهیچ عمارت دیگر احتیاج نباشد و آنقدر آدمی و حیوانات که ضروری
این کارخانه ها باشد تمام از سنگ تراشیم و مجلس سلطنت و محلات حرم و لشکریان لازمه
سلطنت که هر یک بجای خود قرار گرفته باشد و تا روز قیامت آن کاخ فراخ مع ما فیها
بیک صورت قائم و دائم ماند راجه گفت که اگر چنین عمارت غریب که علیحده عالمیست

از قوة بفعل آید خوب است اول نقشه آن از موم ساخته بمن نمایید بنایان فرها
با زومانی اندیشه تصویر ساخته نمودند راجه پسند کرد و حکم تعمیر در داد سنگ تراشان
از کمر کوه ابتدا کرده فضای پیش در دولت خانه ساختند و چهار طرف از فضا
سر سائبان در کمال رفعت و عرض و طول از سنگ بریدند و در اکثر جاها بطریق مناسب
طاقهای بزرگ تراشیدند که حاجت بستون ندارد و در نهایت صفائی و همواری آست
بلکه بعض جا جلا هم داده اند که عکس هر شی مرئی میشود و درین سر سائبان ها تصاویر
نرگاوان باستعداد و نزاکت کنده اند که استادان بموخامه نتوانند ساخت و در بعض
طویلهای اسپان بعض با زین و بعض با جلهای الوان و تکلفات و نزاکت آنجا بیشتر
بیان نیست که نوشته آید بر دیدن منحصر است هر محل را چنین تصور باید کرد و درین
محلات چندین صورت آدمی بطور خدم گویا مستعد خدمت استاده اند و بعض
چنان می نمایند که گویا متردد اند و بعض دست بسته استاده و سایر حیوانات از
وحوش و طیور و سباع مناسب هر مقام بر طرح جواب را جواب مقابله را مواجهه
صورت سپاهیان مسلح گویا جهت پاسبانی آمده اند هر یک بجای خود قرار گرفته و در
میدان دروازه پیش دولت خانه جابجا چند فیل بزرگ و کوچک به ترتیب استاده
و گرداگرد هر فیل چند نفر خدمتگار حاضر ذکر دهلیز دولتخانه و شمه استعداد آن
چار طاق در یک طرف فضای مذکور از سنگ بریده اند و مختصر بجای در و در در
کمال ارتفاع و عرض و طول این هر چهار در همه گر متصف و در طاق بزرگ طاقهای
خرد ساخته اند از جهت نشیمن پاسبانان دهلیز و پیادگان و بفضای درون قریب
بالصد تصویر آدمی در جائی خود نشسته و استاده تمام مسلح به آلات جابجا مجسم نموده ا

ساخته اند که در نزاکت و ترکیب آن عقل حیران می ماند و در فضای اندرون از چهار طرف
صفه ها و ایوان ها و حجره ها بطریق مذکور تراشیده جلا داده اند و از جهت کارخانهای
سلطنت مثل سلاح خانه و فراش خانه و مطبخ و آبدار خانه و شربت خانه و بهر کدام ازین
محلها لااقل پنجاه شصت آدمی تراشیده اند که هر یک گویا بکاری مشغول است
و در هر خانه استعداد آن کارخانها آنقدر از سنگ بریده اند که تخیل آن دشوار است
هر کس که آنجا رسیده میگوید که آدمی در تفرج یک محل میباید که روزها بسر برد اگر خواهد
آن محل را بغور تمام مشاهده نماید و بخاطر آرد و صورت وحوش و طیور هم بتقریبات
برای زینت محل بسیار ساخته اند ازین محل که پیش روند بازدهلیزی و محلی چند که مجملا
ازان مذکور خواهد شد آنجا نیز بطریق پاسبانی صور سپاهیان ساخته اند بعد تکلف
از مرتبه اول بهتر و فضای این محل زیاده ازان محل و چند کارخانه درین محل ترتیب داده اند
صفه ها و ایوانها و طاقها سر بفلک افراشته اند و کارخانها مثل دار الضرب و زرگر خانه
و قورخانه و جامدار خانه و خزانه و امثال آن در کمال نزاکت و تکلف است یک سر مو
در آن تقصیر واقع نشده و خدمتگاران کارخانها با استعداد و اسباب اساس هر کارخانه
آن که میباید ساخته اند و هر یک را بکاری مشغول داشته و پاسبانان این محلها را بجای
خود نگاهداشته اند. شمه از احوال بارگاه و ترتیب آن برای کارکنان و خدمتگاران محلی
دیگر ساخته اند و طاق و ایوان در کمال رفعت و عرض و طول برافراشته اند و اطراف
و جوانب محلها پر تکلف و ترتیب و تخت سلطنت در صدر ایوان گذاشته و صورت
بادشاه بر آن نصب کرده آن قدر پیرایه بروش اهل هند بر اعضای بادشاه بتکلف نقش
کرده اند که از تعریف مستغنی ست دست راست و دست چپ آن تخت هم تختهای دیگر

به ترتیب و قاعده مهیا کرده اند و هر کدام از امرا و ارکان دولت را نشانده اند از
عقب پادشاه خدمتگاران وغیره بجاے خود ها استاده اند و چند کس شمشیر هاے
مرصع مع رومال بقاعده دکن در دست دارند و آبداران بدستور خود ظروف آب در دست
و شربت داران و ساقیان صراحی ها مع پیاله در کف گرفته استاده اند و خادمان
طبقهای پان و بعضے طبقهای خوشبو که در هر طبقے چند پیاله مشک و زعفران و عنبر و
صندل سوده با گلاب است بر کف دست نهاده حاضر اند و بعضی طبقهای پر گل ها با
نزاکت که تعریف آن در حیز بیان نمی گنجد گرفته استاده اند و در پیش ایوان بارگاه
سر نوبتان و شحنه و دیوانیان به ترتیب و قاعده جابجا حاضر اند و از دو طرف سپاهیان
در عین تکلف مسلح بکمال زینت قریب بدو هزار چنانکه شرط است در خدمت اند و در
فضای بارگاه و ایوان در برابر پادشاه چند طائفه لولیان هر کدام با زو بار استاده
گویا در رقص اند و در همان فضا بازیگران و مسخرگان و کشتی گیران و شمشیر بازان به هنر
خود مشغول اند هر طائفه اسعر که مجلس خود علیحده دارد و چند فیل جنگی که هم منظور نظر
راجه بودند در جلوخانه حاضر و چند راس اسپ خاصه در جلو استاده خلاصه کلام
همچنان تصاویر وحش و طیور و آدمی با انواع مختلف و اماکن در اینجا ساخته اند که قلم در تشریح
آن قاصر و برای تحریرش دفتری بباید چند حرم سرا به تکلف است که قریب دویست تصویر
در هر محل خواهد بود هر یک بطرز و وضع غیر مکرر و حرکات و سکنات اهل محل به تفصیل
گفتن و نوشتن نمی آید که از تصاویر اقوام بگونه گونه وضع بوس و کنار و دیگر حرکات
مشغول اند بالجمله آنچه در آنجا موجود است از هزار یکی مذکور نشد کم کسے به تماشای
عمارات او رسیده و کسانیکه رسیده اند مجملی بنظر در آورده اند و بیان شکارگاه

و باغات و بازار وغیره همین وجه تصور باید کرد فقط گوییم در عهد سلاطین اسلام اکثر تصاویر را شکسته اند برا نهم دستکاری مصوران و سنگ تراشان از هر پاره سنگ عیان است انگریزان که در نقاشی و تصویرکشی صاحب کمال اند اکثر نقشها بطور بمو خامه و عکاسی می کشند و بر صناعت صنعت گران آفرین میکنند و بفاصله ده کروه از اورنگ آباد قصبه جالنه است در انجا بر یک مسجد این بیت کنده است

بسال فرخ و ایام سعد و وقت نکو ॥ شده ز همت جان محمد این مسجد

و بر مسجد دیگر این ابیات منقوش اند

بنا کرده جمشید خان مسجدی ॥ خدا ایش بخشد جزای بخیر
یقین هر که آنجا گذارد نماز ॥ کند از برایش دعای بخیر
ز تاریخ آن کردم از وی سوال ॥ بگفتا نهادم بنای بخیر

و در پایین کوه دیول گهات در موضع رونه کهیر مسجدی سنگین و ویرانه دیدم بران این تاریخ کنده یافتم

خداوند خان آنکه دست سخایش ॥ نمود از جهان چهره آرزو حاک
چنان مسجدی ساخت از فیض ایزد ॥ که شد مومنان را پی سجده مسلک
چو شد ثانی کعبه تاریخ او را ॥ بگفتا خرد ثانی کعبه بیشک

ذکر احمد نگر - در سنه نهصد هجری احمد نظام شاه بحری آباد کرده است این شهر در عهد نظام شاهیان نهایت آباد بود و بعد زوال سلطنت شان رو بویرانی نهاد و چون هنود متصرف شدند چنانکه مسلمانان آثار هندوان را برباد کردند ایشان هم عمارت اهل اسلام را شکستند و هرگاه انگریزان مالک گردیدند عمارت نظام شاهی

که در قلعه بود شکسته اثری ازان نگذاشتند راقم الحروف سنه ۱۳۰۲ هجری به احمدنگر رفت
وچند مسجد عالیشان وچند مقبره رفیع الارکان دید که بر بعض کتابها هم کنده است ازانجمله
کتابه یک مسجد که یاد دارم اینست ؎

در عهد پادشاه زمانه نظام شاه — فرهاد خان که هست زجان چاکر کهن
بانی مسجد او شده از فیض لطف شاه — انجام داد او زپی ذات مومنین
ثابت چو بود در ره دین نبی و آل — تاریخ این بنا بطلب از ثبات دین

روزی بسیر قلعه رفتم وچند توپ زمانه پیشین معاینه کردم و برآن اسما و تاریخ
کنده یافتم - توپ مهاکال پنج گز طویل و یک وجب و دو انگشت دهن فراخ بر یک
برج نهاده است و توپ دیگر مهالچهمی نام هشت گز طویل و یک وجب و چهار انگشت
دهن فراخ است و به یک ضرب توپ که از هفت جوش ریخته اند این عبارت نقش است
گوله دوازده آثار - باروت چهار آثار اکبری عمل محمد علی رضا نام توپ فتح کشا سنه
الف وثمان وتسعین هجری ابوالظفر محمد اورنگ زیب بهادر عالمگیر بادشاه غازی سنه
جلوس و بر یک توپ این عبارت خواندم - سری ناتهه جی سرکار عالیجاه دولت راو
سندهیه فتح توپ خاص ساخت ان سنه ۱۲۰۲ هجری مقام اوجین و بالای
یک توپ که دهنش بصورت نهنگ است این عبارت منقوش است - عمل محمد حسین
عرب توپ فتح لشکر سنه الف وخمس وسبعین هجری ابو الظفر محی الدین اورنگ زیب
عالمگیر بادشاه غازی و یک توپ هفت دهن ساخت قدیم بنظر آمد وچندین توپ
قلعه شکن فراخ دهن دیدم که گوله هر یک ۴۳ آثار بود و بفاصله سه کروه بر سر کوه یک
مکان سنگین منقش ساخت عهد شاه سلطان معروف به چاند بی بی که شاهی احمدنگر

کرده است قابل ملاحظه و تعریف است - پونه دار السلطنت پیشوا بود از قوم مرهٹه
و برهمن و دیگر اقوام هنود آباد است و اهل اسلام نیز بقدر هشتم حصه بباشند عالمگیر
نامش محی آباد گذاشته و بتخانه ها را مسمار ساخته فی الحال بیشتر عمارتش چوبی از
دو آشیانه تا چهار پنج منزل اکثر تنگ و تاریک و کوچه و بازار باهتمام انگریزان وسیع
و صاف باغات در حوالی شهر بسیار انبه انگور انجیر انار موز انبه بکثرت و بسیار خوب میشود
دار السرور برهانپور لب دریای تپتی سنه هجری نصیر خان فاروقی آباد کرده است
فصیل شهر از خشت و آهک و ابواب هشت و مساجد و مقابر بکثرت و بیشتر منهدم
افتاده اند مسجد جامع سنگین هنوز بر هیئت خود قایم پنج دالان فی پانزده در و در صحن
حوض است تعمیر بیغاکه حوض لقمان تاریخ او است و کتابه بر بنا مسجد عربی بر محراب کنده اند
بسم الله الرحمن الرحیم وان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا الحمد لله الموفق
للطاعات المعین بفضله على العبادات والصلوة والسلام على اشرف الخلق محمد الذي
حرض العباد على العبادة وعلى آله واصحابه الذين قاموا بواجبها وزيادة وبعد
فان اولى ما ينفق فيه نقد الاعمار الاحوال للقربات التي يدوم نفعها في المآل ومن اجل
ذلك الصدقة الجارية فان ابوابها مستمرة لا زمانها سارية وقد وردت السنة
بان يصرف في ابوابها الاعتناء لاهل الوسع لان امر بنيان المساجد من شعار الدين وقع التمرد
للتقرب بما امر به التوفيق ان يا ابنها الهم الصواب حيث ورد عنه صلى الله عليه
وسلم انه قال من بنى لله مسجدا ولو كمفحص قطاة بنى الله له بيتا في الجنة ولذلك امر مولانا السلطان الاعظم
والخاقان الاكرم الفائق بفضله على سلاطين العرب والعجم عادل شاه بن مبارك شاه الفاروقي مملكه
هذا المسجد الذي هو بالوصف جدير لا نظير له وجعله خالصا لوجهه الكريم طالبا مرضاته

نقش الله ذلک منه بفضله و مزید کرمه و طوله و کان ابتدائه سنة سبع و سبعین و تسعمائة و اتمامه سنة الف حرره بکتبه اقل عبیده الداعی لدولته مصطفی بن نور محمد خطاط عفی الله عنه
و بر منار مسجد این عبارت کنده است - تاریخ الٰهی عبارت است از زمان جلوس حضرت شاهنشاه ظل الله اکبر بادشاه بتاریخ یازدهم فروردین ماه الٰهی سنه ۴۶ موافق بیست و پنجم رمضان سنه ۱۰۰۹ حضرت شاهنشاه فلک بارگاه ظل الله برهان پور را مستقر رایات ظفر آیات ساختند و بهادر خان آمده بپابوس مشرف شده و درا باتباع جان بخشی کردند

قلعه آسیر فتح شده

شاه غازی جلال دین اکبر ‌‌ آن بتائید بخت قلعه کشا
کرد فتح آسیر از ان ناسے ‌‌ گفت بگرفت قلعه اسے علی

قائله و کاتبه محمد معصوم المتخلص بنامی ابن سید صفای الترمذی اصلا و البکری نسبا و مدفنا المنتسب الی سید شیر قلندر ابن باباحسین ابدال السبزواری مولدا و القندهاری موطنا و مدفنا بتاریخ روز ماه دوازدهم اردی بهشت سنه ۴۶ موافق بیست و ششم شوال سنه ۱۰۰۹

بندگان حضرت عازم لاهور شده اند

فتح خاندیس و دکن چون کرد شاه ‌‌ عازم هندوستان فی الفور شد
یک عدد نامی فزود آنگاه گفت ‌‌ شاه والا عازم لاهور شد

و در بازار چارسوی این شهر مسجد و سرای عهد عبد الرحیم خان خانخانان است مسجد منهدم افتاده و سرا برقرار است و بر باب وی این عبارت مکتوب است - در عهد سلطنت ظل الله فی الارضین نور الدین محمد جهانگیر بادشاه غازی خلد الله ملکه و عدله و احسانه و صاحب صوبگی خان خانخانان سپه سالار خلد شوکته حسب الامر

جهان مطاع باهتمام بنده درگاه خلائق پناه لشکرخان سنه یکهزار و بیست و هفت هجری
سراپا تمام رسید و قلعه اسیر از برهان پور بفاصله پنج کروه بر سر کوه هفت صد گز بلند
واقع است و در این قلعه الحال اندک سپاه فرنگ با ساز و سامان جنگ میباشند و ام
اماکن کهنه یک مسجد عالیشان باقیست در آن لشکرها میباشند بر ابواب قلعه کتبها
نقش اند از انجمله یک کتابه اینست ــه

چو شاهزاده اورنگ زیب دین پرور	که باد دایم از کردگار فیضش بهم
جلوس کرد به تخت خلافت اکبر	گرفت جای پدر را بقوت شمشیر
زبان تیز زکلک من از پی تاریخ	بدیهه کرد رقم بادشاه کشورگیر
غلام کمترش احمد نجم ثانی بود	بحکم شاه درین سال حاکم اجمیر

و مخفی مباد که در دیار دکن قلعه و بندگان عالی اکثر قلاع و بقاع قابل الذکر اند و
راقم این تاریخ مغو است که بچشم خود دیده بنویسد الا بر آوردی خود دست نیافت
فلهذا بر ذکر برخی از آن که از ثقات شنیدم و لایق تحریر یافتم این صحیفه را ختم نمودم
قصبه ممکنده - از حیدرآباد پنجاه کروه است بقدر هفت هشت هزار خانه آبادی
او ست قالین و شطرنجی بافان بسیار میباشند و در اینجا یک بتخانه قدیم است
هزار ستون سنگین از یک پاره سنگ درست کرده شده و دران دیو پرستش میکنند
و میگویند که مسلمانان خراب کرده اند و ممکنده را راجه رام داس ساهی قبل شصت و هفت
سال از سنین سال باهمن که این سنه در هند هنوز معروف است و در کتب هند
نوشته میشود آباد کرده بود و قریب این قصبه را سنابیت و موضع عرش غیره قصبها
کلان هستند و بفاصله یک میل از موضع عرش قلعه ورنگل است گردش خندق عمیق

و دیوارش آنقدر عریض است که دو ارابه برابر بر آن رفتن میتوانند و فی زماننا این قلعه
ویران است در آن زراعت میشود و از آثار قدیم یک مکان و یک چاه باقیست و در گلزار
آصفی بنظر گذشت که این قلعه را در سنه چهارصد و دو هجری راجه کاکت سول براج بنا
کرده بود و از همکنده بفاصله سه کروه سرحد پرگنه پرکال شروع میشود و پرکال از
همکنده ده کروه است و درین علاقه جنگل و سنگ لاخ بسیار است و در جنگلهای
کهرنی و چرونجی بیشمار و درین دشت قوم گونڈ میباشند و از پرکال بفاصله سه کروه
بتخانه پالم پیٹ است تعمیر کرده راجه پرتاب رود پسر راجه کاکت سول براج و این راجه
در سنه شش صد و هفتاد و دو هجری تالاب پاکهال کنده انیده است گویند این آبگیر
در دور چند فرسخ است چهل هزار مزدور در مدت پنج سال کاویده و ساخته اند و در
زمان این راجه شهر ورنگل در دوری شش کروه آباد بود و از دکن تا الله آباد و بنگاله
و گجرات حکومت داشت و مذهبش مذهب لنگوتی بود که یکی از مذاهب هندوان است
و بر نرگاو سوار میشد و در سنه شش صد و هشتاد و پنج هجری جنگیده در دست سپهسالار
علاء الدین گرفتار آمده بدهلی رفت شاه تاج بخشیده باج مقرر فرموده برگردانید پرتاب رود
بر لب دریای نربدا رسیده بعمر هشتاد و هشت سال در گذشت القصه ارتفاع کرسی
بتخانه اش بر همقدار تصور باید کرد که صد زینه از هر چهار طرف دارد و هر زینه بقدر شش
انگشت بلند و بطولش دو دست عریض است و بالای این چبوتره بتخانه و هر چهار
محرابهای هر چهار سمت بتخانه از یک پاره سنگ سیاه آنقدر بلند اند که فیل
با عماری میرود و بر هر چهار سمت بالای دیوار هر چهار محراب تصاویر مجسم دیو و پری و انسان
و حیوانی و سباع بکمال صنعتی از سنگ سیاه یک قطار ساخته اند و بر سر ستونهای این

پیکرهای سنگین سقف بتخانه نهاده اند گویا سقف بر داشته استاده اند و کتبه این بتخانه
بخط و زبان تلنگی نوشته است که خوانده نمیشود گویند که دران مرقوم است که هفده کرور روپیه
رایج الوقت در تعمیر این بتخانه صرف شده و قریب این بتخانه تالاب کلان است
بسیار عمیق و دران آبگیرهای بقدر ده ده گز هستند و این تالاب را تالاب پالم می
گویند و ازین تالاب رودبار کلان بر آمده است که بر هر دو کناره آن دشت بعید
و پر دو دیه کرده ها کروه است و تالاب پاکهال از هنمکنده بچار کروه و بحدی طویل و عریض است
که از یک کناره کناره دیگر از دوربین هم معلوم نمیشود و عمق هم بسیار دارد و ازین
تالاب چار رودبار کلان بر آمده بدریای شور ملحق شده اند و در دشت شیر و خرس
جوق جوق هستند و از هنمکنده بفاصله پنج کروه دریک کوه کان آهن است و چهل کروه
قصبه کهمم و از آن جا ده کروه قصبه کلور و در انجا کان ابرق است و اشجار کیوره
بسیار و مارها مثل پرندگان دران دشت می پرند و کوهیست بلند که بالای آن
رفتن دشوار است گویند که بالای کوه همه جنگل کیوره است و چشمه های شیرین جاری
هستند و جنات میباشند و اکثر اوقات صدای نغمه های رنگ رنگ از انجا بر می خیزد
و بگوش میرسد و در قصبه کلور آبگیر است بقدر صد گز مربع دران هرکس که پارچه
می شوید ذرات ابرق بران چسپیده مثل افشان مینماید و گویند که قریب قصبه پالونچه
بهدراچلم که در تعلقه کندی کنده واقع است دریک کوه کان نقره است و از چند
سال انگریزان در انجا کان انگشت یافته اند و برای ریل و جهازات بر آورده میشود
و متصل سرحد تعلقه بوده در جاگیر نظام یار جنگ بهادر ایسر سرکار حیدرآباد معدن
الماس است مگر کسی توجه برین معدن نمیکند و ظفر الدوله احتشام جنگ فدوی رکن الدوله

مدار المهام حیدرآباد که در عهد نواب نظام علیخان بهادر بود چند قلعه نامی مثل قلعه کهم
و قلعه نرمل و قلعه ظفرگده ساخته است ظفرگده بالای کوه است و برین قلعه بسیار
توپهای عمده و خوبصورت که از هفت جوش ریخته اند افتاده اند و این همه قلاع و بقاع
در صوبه تلنگ اند و قصبه نلگده در میان دو کوه واقع است و در دشت شهد بحدی
پیدا میشود که بیک روپیه شانزده آثار می آید و شان عسل در دور بیست گز در
جبال و کهوف موجود است و از آن شهد بقدر دو صد سبوچه بر می آید قوم گونڈ بکن
برگ آورده برآتش می نهند و در دودش مگس عسل میرمند مگسان علیحده میشوند و ایشان
سوراخ نموده شهد بر می آرند و از حیدرآباد بفاصله هفت منزل قصبه نلدرگ است
در انجا محمد عادل شاه والی بیجاپور بر لب رود سدی بزرگ بقدر بیست و دو گز بلند بسته
از سنگ سیاه یک مکان خوش ترکیب بطور باره دری نهایت مستحکم بنا کرده است
و در سد میزابها گذاشته هرگاه سوراخهایش میکشایند آب از بالای سقف این مکان
بطور چادر میریزد و از هر طرف پائین می افتد و مکان زیر آب پنهان میشود لیکن برای
آمد و رفت درین خانه وقت ریزش آب جداگانه ساخته اند و این خانه هنوز از
جای نریخته موجود است

نظم

خوش کسی گفته است در سفته — سخن نغز شسته و رفته
حد گفتار تا باین حد بود — گر همه نیک و گر همه بد بود

طبع چون نقش خامه می بست
قلم انجا رسید و سر بشکست

وقائع دو سالہ ریاست حیدرآباد برنگ تحریر مؤلف تاریخ دکھن ریختہ خامہ فصاحت ختامہ مرزا محمد علی مالک مطبع جعفری بلدہ لکھنؤ

آغاز سال ۱۳۰۱ھ بسبیل ریل بندگان عالی بکلکتہ در صفر سفر کردند و از لارڈ ارل ڈفرن صاحب بہادر ملاقات نمودند و مع الخیر برگردیدند جملہ ارکان دولت و تمام فوج ظفر موج تا اسٹیشن باستقبال رفت و بکمال تجمل سواری در دارالامارہ رسید و شب روشنی چراغان در شہر شد ہفتم ربیع الثانی سنہ مذکور بندگان عالی بر مسند ریاست دکن جلوس فرمودند درین بزم لارڈ صاحب بہادر فرمانفرمای ہند و دیگر صاحبان عالیشان سران دولت قیصر ہند و جملہ امرا و اعیان حیدرآباد دکن موجود بودند و آرایش و تجمل ایوان آصفیہ برنگ ایوان کسری بنمود و بعد جلوس اکثر امرا بتشریفات فاخرہ سربلند شدند و راجہ نرندر بہادر بمنصب ہفت ہزاری و نقارہ و پالکی جھالردار و خطاب مہاراجہ و امام جنگ بہادر خلف نواب خورشید جاہ بہادر شمس الامرای چہارم بمنصب ہفت ہزاری و علم و نقارہ و ظفر جنگ بہادر خلف دوم خورشید جاہ بہادر بمنصب چار ہزاری و خطاب شمس الدولہ و آغا میرزا بمنصب دو ہزاری و علم و خطاب خان بہادر سرور جنگ و میر غضنفر علی بمنصب دو ہزاری و علم و خطاب خان بہادر قوی جنگ و میر جہاندار علی بمنصب یکہزار پانصدی و علم و خطاب خان بہادر و میر ریاست علی بمنصب ہزاری و خطاب خان بہادر

وگرداری پرشاد بمنصب هزاری و خطاب راجه بهادر و مولوی انور بخطاب
خان بهادر محبوب نواز جنگ و میر نصر الله بخطاب خان بهادر دولت یار جنگ
و دیگر اکابر همچنین مشمول عواطف خسروانه گشتند و منصب وزارت
به عماد السلطنت میر لائق علیخان بهادر خلف میر تراب علیخان بهادر مرحوم
سر سالار جنگ تفویض گشت و منیر الملک میر سعادت علیخان بهادر خلف
ثانی سر سالار جنگ بهادر مغفور مختار کارهای مالی شدند و همچنین نسق بسیار
تجدید در کاروبار مملکت و اعیان حضرت بوقوع آمد که تفصیلش بسیار است
و درین ایام میمنت فرجام در مشکوی اقبال فرزند ارجمند بشهرستان وجود
خرامید و بنام نامی میر فرخ علیخان موسوم گردید و مجالس سور و سرور
در دولت خانه حضور پرنور زیاده از وقت تولد نظام النسا بیگم که قبل ازین
پیدا شده اند آرایش و پیرایش ملوکانه یافتند و ارباب استحقاق فراوان
انعام و اکرام بدست آوردند و بعد ازین بعارضه خفیفه مزاج عالی از جادهٔ
اعتدال منحرف شد و بفضل شافی برحق شفای کامل و تندرستی عاجل حاصل
شد و کار چانداریلوی شروع گردید و وقتاً فوقتاً هرگونه انتظامهای جدید
بر روی کار آمدند و بامرای قدیم مثل نواب بشیر الدوله بهادر خطاب اعظم الامرا
آسمان جاه و به نواب عسکر جنگ بهادر خطاب مشیر الملک و مهدی علیخان
از امرای جدید خطاب میر نواز جنگ و قس علی هذا بسیار کسان را ترقیات
گوناگون روزی شدند و در محرم سنه ۳ ه از بعض اعراب علاقه سلطان نواز جنگ
و پیادگان شحنه شهر روز عاشورا تکرار میان آمد و نوبت بکشت و خون رسید

و به تدارک مناسب رفع قضیه بظهور پیوست و سالطانات نواز جنگ اول معتوب
و آخر بمراحم خسروانه امان یافت و حضور بعد چندی جهت سیر کوه نیلگری
تشریف بردند و باز در رمضان سنه ۳ قرین نصرت و اقبال مراجعت فرمودند
و باید دانست که ریاست نظامیه دولت آصفیه دام ملکه پنج بخش است
اول علاقه صرف خاص دوم علاقه صوبه برار که در وجه تنخواه سپاه فرنگ
حواله سرکار انگریزیست و بعد صرف هرچه باقی می‌ماند داخل خزانه عامره میشود
سوم علاقه پایگاه متعلق امیر کبیر چهارم علاقه جاگیرات پنجم خالصه دیوانی
که الحق و فائق آن عماد السلطنة هستند و محاصل انهمه قریب پنج کرور است
و هنوز آبادی و محاصل ترقی پذیر و انتظام روز بروز با قاعده میگردد و هر گونه
صورت بهبود در آئینه خیال مرئیست و تفصیل این اجمال چون از اندازهٔ این
تاریخ مختصر بیشتر است این رو بکمال اختصار برای ملاحظه ناقدان فن تاریخ
این وجیزه بقلم آمد و بر خاتمه این تتمه یک قصیده فارسی از کلام بلاغت نظام
مؤلف تاریخ اشی ابو الفضل دوران مولانا میرزا محمد عباس خان شروانی
سلمه الله تعالی ثبت گشت و هو هذا

قصیده

مطلع

دل برد ز من شوخ پری وش بت هندو	از سحر دو چشمان و فسونکاری ابرو
دیدم چو سراپای تو دل رفت ز قابو	افسوس که گم گشت دلم در شب گیسو
حسن تو عیانست ولا از سر هر مو	گل روی و خوش خو و سمن بوی و قمر رو
از حسرت تو شمع ره دل همه شد [illegible]	وز فرقت تو دیده من چشمهٔ [illegible]

چشمان تو خون ریزتر از لشکر چنگیز ... ابروی کجت تیزتر از تیغ هلاکو

گیسوی تو تابنده کمندیست ز ستم ... مژگان تو برگشته سنانیست بهر زو

در وسط دو زلف تو رخت دیدم و گفتم ... خورشید بر آورد سر از برج ترازو

در رفتن رفتار تو فیلسا و غزاله ... ماه هوش دو چشمان تو بیگانه تا آهو

در طبع تو جا کرده دلا عشوه و غمزه ... چون در دل من مرحمت نواب ملک خو

محبوب علیخان که نه مانندش دگری نیست ... در سیرت شاهانه و در طلعت نیکو

صد شکر که از منت و صف جمیلش ... نظمم چو گلستان ارم یافته

دیدم تزک و شوکت و اندازهٔ بزمش ... انگاشتمش تخت کی و تاج برازو

بی ند و عدیل ست با فضال الهی ... در بخشش و در همت و در صولت و نیرو

تشبیه دهم ذات ترا چون بعقوس ... در پهلوی عمان چه بود آب قمر آو

ای سرور جمجاه ترا نیست معادل ... هر چند خرد کرد بهر سمت تکاپو

در رزم چو بهرامی و در بزم چو پرویز ... در حزم قراخانی و در عزم سنکو

چون حمله کنی روز وغا بر سر اعدا ... آید بجلو داری تو فتح ز هر سو

از هیبت تو شست کند از کف دشمن ... افتد بگلویش چو خم حلقهٔ چاقو

آن گونه جهد رخش تو بر فوج مخالف ... چون جست پی صید کند شیر بر آهو

یک مرد کماندار ز افواج تو مریخ ... بهرام چو یک شاه سوارست ز اردو

تریاق بود لطف تو از بهر احبا ... زهرست پی خاطر بدخواه تو دارو

گفتار تو اعجاز و کلام دگران سحر ... بسیار تفاوت بود از معجزه و جادو

آنگونه بود مائل تعریف تو رفعت ... گردد چو کسی شیفته بر قامت دلجو

حرفی ست ز مدح تو تنها آنچه نوشتند — خاقانی و قاآنی و فارابی و خواجو

الشه الله که ممدوح جوان بخت — اسکندر وقت ست و وزیرش چو ارسطو

تا فرج شود در و سر از صندل سوده — تا داروی ابروام بود وسمه و تفو

سرخاب بود تا که بر غاب شناور — تا حوت و نهنگ ست روان شط اندرو

تا سرخ بود لعل و زبرجد بود اخضر — تا آب بود باعث پیدایش لولو

عالی سر او رنگ با قبال رشید — باشی بجهان دادگر و حشمت و پهلو

اعدای تو غمناک و دل افکار و پریده — همرنگ شب تار و رخ قیر و سیه رو

احباب و ثنا خوان و هوا خواه تو یکسر
دل شاد و نوا سنج چو غلمان بمینو

تمت

تقریظ از جامع کمالات انسانی میرزا خورشید بیات اصفهانی

نوبت دگر گرفت از تو علم معانی — فصیح اللسانی بدیع البیانی

ابوالفتح عصر و ابونصر دهر — ابوالفضل دوران ابوالفیض ثانی

در اهل سخن افضل و برتری — چو در ادعیه فضل حرز یمانی

ایا سیدا رفعت نامور شو — بعلم و کمالات جان جهانی

چهل سال الحق دانش نوشتی — سخن دیگر بگویم که صاحبقرانی

بایزد که زیبد ببالای تو — قبا و کمربند و تاج کیانی

چه زیبا نوشتی تو تاریخ دکهن — بآئین نیکو چو اشعار ثانی

سلامت بزی تا بروز قیامت — بصد شادمانی بصد کامرانی

ترجمه مؤلف تاریخ

مولانا عباس خلف الرشید مصنف عجب العجاب و نفحة الیمن مولانا شیخ احمد یمانی بن علامه عالم
عامل میرزا محمد تقی خان شروانی بن میرزا محمد علیخان شهید مستوفی الممالک ایران در عهد شاهی
نادر قهرمان بن میرزا ابراهیم خان همدانی از جانب پدر نسبش بجابر بن عبدالله انصاری منتهی شود
وجد مادری او سید اسمعیل خان مرشد آبادی از سادات عالی نسب و از امرای دولت ولادتش
۲۲ - شوال سنه ۱۲۴۱ھ در بنارس پیدا شد و کتب عربیه از والد خود خواند و فارسی
از میر خیرات علیخان فیض آبادی شاگرد شیخ علی حزین گیلانی و در بلاد دکن جوانان
دبیر گردید و در نظم فارسی چندی از نجم الدوله دبیر الملک میرزا اسدالله خان غالب
دهلوی اصلاح گرفت و در فنون عسکری که عبارت از سیف بازی و اسپ تازی باشد
بسبب پردلی جبلی و فطری دستگاه وافی بهم رسانید و در فنون ادبیه و کلام استعداد
حاصل نمود و در فن تاریخ صاحب کمال گشت و بسعی بعض اکابر ابوالفضل دوران
میرزا عباس خان از بهادر شاه خاتمه آل تیمور خطاب یافت و اکثر بلاد هند دیده آخر
مدتی در خطه بهوپال صوبه مالوه اقامت اختیار کرد و در آن ریاست عزت و اعتبار کلی
حاصل نمود که امروز مصنف قوانین و مورخ وقایع آنجا و مهتمم محکمه تعلیمات شاهجهانی
لقب یافته و باقتفای ائمه هدی سلام الله علیهم خردمندانه بسر می برد و در فن تاریخ
و انشا وغیره تالیفات جیده میدارد از آنجمله تاریخ روم و تاریخ افاغنه و تاریخ سیر
و تاریخ نقد روان و تاریخ ائمه امجاد و تاریخ بهوپال و تاریخ نفیس و آئین ... وغیره
کتب مؤلفه اش که اکثر طبع گشته اند قابل ملاحظه ارباب علم و فضل اند فقط

کتبه میرزا محمد علی مدیر مطبع جعفری واقع نخاس جدید لکهنو

اشتہار کتب مطبوعۂ مطبع جعفری واقع نخاس جدید لکھنؤ

عمدة الطالب - در نسب سادات بزبان عربی - ۱۲ر

مطالب السئول فی مناقب آل الرسول از محمد بن طلحۂ شافعی - ۱۲ر

کتاب مصابیح و با تم - تصنیف ابو العلی محمد بن الہباریہ در منظومہ

مشتمل کلیلہ و دمنہ در نتائج الطرز اللطیف بزبان عربی نظم - ۴ر

مقامات بدیع الزمان ہمدانی عربی - ۸ر

رطب العرب دیوان عربی جناب مفتی سید محمد عباس صاحب - ۸ر

سبیکۂ کوثری شرح قصیدہ سید اسمعیل حمیری علیہ الرحمہ - ۴ر

من لا یحضرہ الطبیب تصنیف محمد بن زکریا رازی در طب - ۶ر

تنزیح الآیات موسوم بنجوم الفرقان در استخراج آیات قرآنی - ۸ر

حق الیقین از اخوند ملا محمد باقر مجلسی در اصول خمسہ - ۱۲ر

سفینة النجات - در اثبات امامت و دیگر مباحث اصول - ۱ر

صحیفة الرضا علیہ السلام - ۱ر

مشکوة الانوار از اخوند مجلسی - ۴ر

صراط النجات - در ترجمہ حدیث اعرابی از اخوند مجلسی

مشتمل بر چہار ہزار مسئلہ از مناہی و محرمات - ۴ر

نزہۂ اثنا عشریہ - جلد اول بجواب تحفۂ شاہ عبد العزیز

دہلوی در ذکر حدوث مذاہب - ۲ر

حد تحقیق مشرب سنی از مولوی ... - ۲ر

ضربت حیدریہ بجواب شوکت عمریہ در مبحث متعہ ہر دو جلد - للعہ

الواب الجنان جلد دوم در صلوٰة از ملا رفیع واعظ - ۸ر

تذکرة العلما المسمی بنجوم السما بزبان فارسی - ۲ر

رسالہ رجعت از اخوند ملا محمد باقر مجلسی علیہ الرحمہ - ۳ر

مجموعہ رسائل سبعہ اخوند مجلسی مشتمل بر رسالہ نکاح و رسالہ متعہ

رسالہ صفات ذاتی و صفات فعلی باریتعالی و رسالہ جبر و تفویض

و رسالہ بدا و رسالہ شکیات و رسالہ رضاع - ۳ر

تحفۂ جوادیہ در ادعیہ و اعمال نصریہ اردو - ۲ر

اردو ترجمہ جلاء العیون جلد اول از حال حضرت

خاتم الانبیا تا حال امام حسن علیہ السلام - ۱ر

ایضاً - جلد دوم از حال امام حسین تا حال قائم آل محمد - ۱ر

تجدید الغمہ جلد اول خوشخط و صحیح ترتیب جمیل جزو کلان -

مشتمل ماتم از حاج مرزا جعفر علی فصیح مرحوم - ۱ر

مرثیہ و سلام مہاراجہ فصیح - جلد اول و سوم - ۸ر

مرثیہ ہائے جناب میر خورشید علی صاحب نفیس - ۸ر

مرآة التحقیق در اصول خمسہ بدلائل و براہین اردو - ۸ر

تائید الاسلام رد نیچر از جناب مفتی سید محمد عباس صاحب

قبلہ بزبان اردو - ۴ر

تنقید الکلام فی احوال شارع الاسلام اردو ترجمہ کتاب

آنریبل مولوی سید امیر علی صاحب - یہ کتاب لا جواب

سیرت و حالات سوانح عمری جناب رسول مقبول میں

بطرز جدید ہے اس میں فرقہ یہود و نصاری کے اعتراضات

کا جواب شافی اونہیں کی کتب معتمدہ سے جو مسلم الثبوت

ہیں نہایت متانت سے دیا ہے - ۱ر

اخلاق احمدی - اس کتاب میں مفصل طور پر مضامین

تہذیب اخلاق کو حسب رواج زمانہ بابت ملک و قوم کے

اردو زبان میں لکھا ہے - ۱ر

زبدة النجوم قواعد تنجیم میں - ۲ر

۵ بر حاشیہ صفحہ ۱۶ - ۲۶ صفر [illegible] غلط است ۲۰ صفر [illegible] صحیح است ۴

جدول غلط و صحیح الفاظ تاریخ دکھن

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱	۵	تاریخ دکن	تاریخ دکھن	۱۴	۱	سوار لچھری	سوا ولچھری	۲۹	۱۶	سید پسیدم	پرسیدم
۲	۵	کردیدہ	کردید	۱۴	۱۶	اختیار	اختیار	۳۰	۵	حسہ	جبہ
۲	۷	دکن	دکھن	۱۵	۱۷	آصفجاہ ثا	آصفجاہ ثانی	۳۰	۱۵	خطیرہ	حظیرہ
۴	۱۸	پیمانی توئی	پیمان توے	۱۶	۸	یکصد ۵۳	دوصد	۳۲	۱۰	میرزاخان	میرزا جان
۴	۱۸	جانانی توئی	جانان توے	۱۶	۱۶	یکھزار دو صد	یکھزار و دو صد	۳۴	۵	رفیع و	رفیع
۴	۱۹	قربان توئی	قربان توے	۱۸	۱۹	فضلت	فضیلت	۳۴	۱۱	زبان	ورزبان
۵	۲	سپاگری	سپاہگری	۱۹	۱۰	بیشترے	پشیزی	۳۴	۱۹	غم زدہ	غمزدا
۶	۹	پاسید	باسید	۱۹	۱۳	از رو	از رو سادہ	۳۵	۱۸	چندیا	چندجا
۶	۱۰	زادہ ہای	زادہ ہاے	۲۰	۱	دو دوازدہم	دوازدہم	۳۶	۹	نیکو	نیک خو
۶	۱۱	لاادبالی	لاابالی	۲۱	۳	افزود بد	افزودند	۳۶	۱۱	قالی	خالی
۶	۱۱	پیشتر	بیشتر	۲۲	۸	خورشید باد	خورشید جاہ باد	۳۷	۱۲	صفحہ	صفحات
۷	۱۰	حیدرآباد	حیدرآباد در آمد	۲۳	۱۳	ما چیدہ در	رچیدہ در	۳۷	۹	پشیدہ گان	پشیزہ گان
۸	۸	دوم	دوم	۲۳	۱۴	خردہ وکلان	خردہ و کلان	۳۷	۱۷	انجیز	انجیر
۹	۱۰	چند	چید	۲۵	۷	گفتم	وگفتم	۳۷	۱۸	آرائشگا	آرامش گاہ
۱۰	۶	بینی	پیشی	۲۶	۹	جہان	جہانان	۳۷	۱۸	دیوگڑہ	دیوگڈہ
۱۰	۱۰	آصفجاہ قمرالدین	قمرالدین	۲۶	۱۳	جشنیم	بجستیم	۳۸	۱۹	مانند	مانند بسیار حکیم
۱۰	۱۴	بہادر الدین	بہاء الدین	۲۷	۶	شیخ روش	شیخ روشن	۳۹	۱۲	دردہ دردہ	دو دو در
۱۲	۱۹	ورندہ	زندہ	۲۹	۱	مقابلہ	مقابلہ	۳۹	۱۷	آہنگر	آہنگری
۱۲	۱۶	لچھری	پلچھری	۲۹	۲۷	الحسین	الخمسین	۴۲	۵	حبالنہ	حیا انشہ